

ژرف اندیشیهای حکیم مؤسس در اسفار صدر المتألهین

معحسن کلدیور

صدر المتألهین شیرازی (م ۱۰۵۰) بنیانگذار یکی از سه مکتب فلسفه اسلامی یعنی حکمت متعالیه است.^۱ اسفار بزرگترین کتاب ملاصدرا و عالی‌ترین نمونه اندیشه فلسفی وی می‌باشد. اسفار شامل چهار سفر است: اول امور عامه، دوم جواهر و اعراض، سوم ربوبیات، چهارم علم النفس:

نزدیک دو قرن به طول انجامید که قدر و قیمت آراء فلسفی صدر المتألهین در حوزه‌های علمیه به رسمیت شناخته شود و اسفار کتاب درسی عالی‌ترین مراحل تعلیم فلسفی گردد. از زمان ملاءلی نوری (م ۱۲۴۶) تأملات ژرف فلسفی به صورت حاشیه و تعلیقه بر اسفار و دیگر آثار ملاصدرا به شکل جدی آغاز می‌شود. بسیاری از حکیمان مسلمان حاصل تحقیقات عمیق خود را به صورت تعلیقه بر اسفار به جا گذاشته‌اند.^۲ از

۱ - ر.ک: مقاله «اندیشه‌های جدید و ارزش تفکر فلسفی صدر المتألهین»، به قلم نگارنده، کیهان اندیشه، شماره ۵۰، مهر-آبان ۱۳۷۲، ص ۸۶-۱۰۳.
۲ - برای آشنایی با حواشی و تعلیقات اسفار ر.ک: «الذریعة الی تصانیف الشیعه»، شیخ آقا بزرگ طهرانی،

جمله مهم‌ترین تعلیقات اسفار تعلیقات حکیم مؤسس آقا علی مدرس رحمته (م ۱۳۰۷) می‌باشد.^۱ آقاعلی یکی از بزرگ‌ترین نمایندگان حکمت متعالیه^۲ و صاحب چندین رأی تازه و ابتکاری در فلسفه اسلامی است.^۳ آشنایی با ابعاد مختلف اندیشه فلسفی حکیم مؤسس و مقایسه آراء با آراء حکیمان عیان می‌کند که وی دومین شخصیت حکمت متعالیه است. آثار بجا مانده از آقاعلی^۴ به شش بخش قابل تقسیم است: بدایع الحکم^۵، تعلیقات و رسائل اسفاری، تعلیقات بر دیگر آثار صدرالمآلهین^۶، تعلیقات بر دیگر آثار فلسفی^۷، رسائل فلسفی عرفانی^۸ و تقریرات

→ ج ۶، ص ۱۹.

۱ - به نظر استاد سید جلال‌الدین آشتیانی: این حاشیه از همه حواشی اسفار محققانه‌تر است و در استواری و متانت کمتر از اصل کتاب نیست، چرا که متضمن تحقیقات عالیه و مشتمل بر افکار تازه و دقیق می‌باشد. مقدمه المسائل القدسیه، در رسائل فلسفی صدر المتألهین، ص ۵۷ (مشهد ۱۳۵۲ ش) و مقدمه رسائل حکیم سبزواری، ص ۹۸ (تهران ۱۳۶۸، چاپ سوم).

۲ - وی از اکابر فلاسفه و از اعظام شارحان کلمات صدرالمآلهین است و در تنبیه و احاطه به کلمات مشایخ کم نظیر و اهل تصرف در مبانی بوده است. «استاد سید جلال‌الدین آشتیانی، شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا، صفحه ۹۱ (تهران ۱۳۶۰).

۳ - آقا علی در مسائل معاد جسمانی، حمل، اعتبارات ماهیت، بساطت وجود، اصالت وجود و حرکت جوهری و ... صاحب آراء تازه و تقریرهای نو می‌باشد.

۴ - فهرست توصیفی آثار آقاعلی قدس سزه شامل معرفی تمامی نسخ خطی رسائل و مکتوبات وی را تدوین کرده‌ام و امید نشر قریب آن را می‌برم. مجموعه منتشر خواهد شد، ان شاء الله.

۵ - بدایع الحکم مهم‌ترین اثر آقاعلی مدرس پاسخ فارسی به هفت سؤال فلسفی عمادالدوله بدیع‌الملک است. این کتاب در سال ۱۳۱۴ هـ ق در ۲۷۸ در تهران به طریقه چاپ سنگی منتشر شده است. از قرار اطلاع چاپ مصحح بدایع الحکم به زودی منتشر خواهد شد. در تهران، این کتاب بر اساس نسخه خطی منحصر بفرد به خط آقاعلی توسط آقایان اشک شیرین و دکتر علی اصغر مهدوی مراحل نهایی تصحیح را می‌گذرانند و در سلسله انتشارات دانشگاه تهران منتشر خواهد شد. در تبریز این کتاب بر اساس نسخ خطی کتابخانه ملک به همت حجت‌الاسلام محمدجواد ساروی مراحل نهایی تدوین را می‌گذرانند و در سلسله انتشارات دانشگاه تبریز منتشر خواهد شد. ضمناً حجت‌الاسلام احمد واعظی بدایع را بر اساس نسخه چاپ سنگی تصحیح کرده و توسط انتشارات الزهراء تهران در دست انتشار است. آقای دکتر مصطفی محقق داماد نیز در نامه فرهنگستان علوم شماره ۴، صفحه ۱۳۸، نوشته است: «نسخه اصل دستنویس حکیم زوزی از گزند حوادث مصون مانده و پس از گذشت بیش از یک قرن هم اکنون در اختیار ماست و امیدواریم تا بر اساس آن به زودی چاپ تازه‌تر و بهتری از این کتاب را که در تاریخ فلسفه اسلامی از اهمیت و ارزش فراوانی برخوردار است، منتشر سازیم و در اختیار علاقه‌مندان قرار دهیم.»

۶ - این تعلیقات عبارتند از: اول: تعلیقات الشواهد الربوبیه (تصحیح و تحقیق نگارنده، نامه مفید، قم، بهار ۱۳۷۶، ص ۱۲۱-۱۵۸). دوم: تعلیقات شرح الهدایة الاثریه (چاپ سنگی، تهران ۱۳۱۳ هـ ق). سوم: تعلیقات حواشی شرح حکمة الاشراق. چهارم: تعلیقات حواشی الهیات الشفا. پنجم: تقریرات المبدأ و المعاد؛ که بصورت تعلیقات توسط یکی از شاگردان آقاعلی به رشته تحریر درآمده و بعد از بدایع مفصل‌ترین اثر آقاعلی به حساب می‌آید. سه تعلیقه اخیر مطلقاً منتشر نشده است. ضمناً آقاعلی شرح اسرار آیات ملاصدرا را نیز آغاز کرده اما اجل مهلت انتمام آنرا نداده و تنها موفق به نگارش مقدمه شرح شده است.

۷ - مهم‌ترین این تعلیقات، تعلیقات شوارق الالهام (چاپ سنگی، تهران، ۱۳۱۱ هـ ق)، تعلیقات لمعات

اصول فقه^۹. آقاعلی در رساله خود نوشت سرگذشت^{۱۰} حواشی و تعلیقات اسفار را از جمله آثار خود بر شمرده است^{۱۱}. حکیم مؤسس از میان این تعلیقات رسائل مستقلی استخراج کرده است. این رسائل شامل برآمده از تعلیقات اسفار عبارتند از: رساله فی الوجود الرابطة^{۱۲}، رساله فی اقسام الحمل^{۱۳}، رساله فی العلة و المعلول، رساله فی طریقه الصدیقین، رساله فی التوحید، رساله سبیل الرشاد فی اثبات المعاد^{۱۴}. فارغ از این رساله‌ها تعلیقات متعددی بر اسفار باقی می‌ماند.

از لابلای مکتوبات معاصرین اطلاعات ذیل درباره این تعلیقات بدست می‌آید:

«اسفار مرحوم آقاعلی مدرس که مشتمل بر همه حواشی اوست و حواشی را به خط خود نوشته است در کتابخانه... مرحوم آقا میرزا فضل الله خان آشتیانی مستشار سابق دیوان عالی تمیز بود، بعدها بر ما معلوم شد این اسفار در اختیار ورثه آقاعلی است و تمام حواشی خود را که در طول زمان و قبل از طبع اسفار در حواشی اسفار خطی نوشته بود به کنار صفحات اسفار چاپ تهران به خط خود منتقل نموده است. حواشی آقاعلی بر مباحث مختلف اسفار بطور متفرقه و در حواشی سفر نفس مبسوط و مفصل است»^{۱۵}.

«وی [آقاعلی] به یکی از تلامیذ خود بنام شیخ محمد رشتی دستور داد که مجموعه این حواشی را بصورت کتاب مستقل درآورد. میرزا احمد آشتیانی ... صفحات و سطور کتاب اسفار را که این تعلیقات ناظر بر آن موارد است مشخص فرموده‌اند، متأسفانه

→ الهیه (مشهد، ۱۳۵۴ هـ ق) و تعلیقات مختصر بر پنج اثر فلسفی کلامی دیگر است.

۸ - از آقاعلی تا کنون سه رساله مستقل بدون نام مشخص در فلسفه و عرفان بدست آمده که حاوی آراء بدیع و مطالب عالی می‌باشد و معرفی آنها مجال دیگر می‌طلبد.

۹ - از حکیم مؤسس تقریری از درسهای اصول و فقه به سبک شیخ اعظم مرتضی انصاری^{رحمته} در بحث اصول عملیه به جا مانده است.

۱۰ - رساله خود نوشت سرگذشت در کتابهای طرائق الحقائق، مقدمه انوار جلیه، مقدمه لمعات الهیه و تاریخ حکما و عرفا متأخر بر صدرالمتألهین منتشر شده است.

۱۱ - شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه، ج ۶، ص ۲۰، این تعلیقات را معرفی کرده است: «هی قلیله علی بعض مواضع الاسفار».

۱۲ - تصحیح، تحقیق و تقدیم نگارنده، نامه مفید، قم، زمستان ۱۳۷۵، شماره ۸، صص ۲۷-۷۰.

۱۳ - رساله حملیه، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳ هـ ش، ۸۳ صفحه. نام مصحح مشخص نشده، ظاهراً کتاب براساس نسخه چاپ سنگی (تهران ۱۳۱۴ هـ ق و نیز تهران ۱۳۲۰ ش) تصحیح شده است.

۱۴ - تصحیح، تحقیق و تقدیم نگارنده، نامه مفید، قم، زمستان ۱۳۷۵، شماره ۸، صص ۹۷-۱۵۲.

۱۵ - استاد سید جلال‌الدین آشتیانی، مقدمه المسائل القدسیه، در رسایل فلسفی صدرالمتألهین، ص ۵۵ (مشهد ۱۳۵۲ ش)، ر.ک: «شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا، ص ۲۱۵ (تهران ۱۳۶۰)، مقدمه المبدأ و المعاد صدرالمتألهین ص ۵۲، زادالمسافرین، ص ۲۵۳.

بسیاری از اوراق این مجموعه مفقود گردیده است.^۱

اسفار همراه با حواشی حکیم سبزواری در سال ۱۲۸۲ هـ ق به طریقه چاپ سنگی در تهران منتشر شد. چاپ حروفی اسفار همراه با حواشی ملاعلی نوری، حکیم سبزواری، آقاعلی مدرس، ملا اسماعیل اصفهانی، حکیم محمد هیدجی و علامه سید محمدحسین طباطبایی در سال ۱۳۷۸ هـ ق در قم منتشر شد. در مقدمه ناشرین توضیح داده شده است:

«ما از بعضی اساتید یاد شده، تنها تعلیقاتی بر بعضی مواضع اسفار یافته‌ایم، مثلاً از آقاعلی مدرس و مولی اسماعیل خواجوی تنها تعلیقات سفر نفس را بدست آورده‌ایم.»^۲
در جستجوی یک ساله به دنبال تعلیقات آقاعلی بر اسفار در نسخه‌های خطی موجود در ایران بر اساس کلیه فهرست‌های نسخ خطی کتابخانه‌های عمومی (و همچنین مراجعه به نسخ خطی کتابخانه‌های خصوصی) در مجموع شش نسخه از تعلیقات آقاعلی بر اسفار بدست آمد. ویژگی‌های این نسخه‌ها به شرح ذیل است:

نسخه اول: (م) نسخه خطی شماره ۱۷۸۹ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تعلیقات علی حواشی الحکیم السبزواری علی السفر الثالث من الاسفار الاربعه^۳. این تعلیقات به خط خود آقاعلی است. تعلیقات اولیه تاریخ کتابت ۱۲۸۹ را با خود دارد. امضاهای تعلیقات ۱۱۰، ۱۱۰ عفی عنه، ۱۱۰ مدرس عفی عنه، علی المدرس عفی عنه، المدرس عفی عنه می‌باشد.

۱ - استاد آشتیانی، مقدمه انوار جلیه ملاعبدالله زنوزی، صص ۲۰ و ۲۱، (تهران، ۱۳۷۱، چاپ دوم).
وی در ادامه درباره تعلیقات آقاعلی بر اسفار آورده است:

«او برای سهولت شاگردان از حواشی متعددی استفاده فرموده است. از آن جمله حواشی حکیم سبزواری است که از دیگر حواشی مفصل‌تر است. او از تعلیقات شیخ مهدی اصفهانی (از مدرسان اسفار و از احفاد ملا محمد باقر مجلسی) که از او در حواشی برالهیات اسفار، مبحث اراده به «جدنا القمقام» تعبیر کرده، نقل نموده است. او همچنین از مرحوم سید هادی حسینی - مؤلف تعلیقات بر شرح هدایه ملاصدرای جسته جسته در امور عامه و جاهای دیگر تعلیقه نقل کرده است. آقاعلی از استاد خود ملا آقای قزوینی چیزی نقل نکرده است. ولی از ملا اسماعیل اصفهانی معروف به واحدالعین و ملا اسماعیل حکیم و آخوند ملاعلی نوری حواشی نقل کرده است. او گاهی از شوارق و دیگر کتب فلسفی که در توضیح عبارات اسفار شاگرد را راهنمایی می‌کند، عباراتی کوتاه نقل می‌کند. آقا علی گویا جواهر و اعراض اسفار را نیز تدریس کرده است. در جواهر و اعراض از هر عبارتی که در حل مشکل عبارات مدخلیت داشته از جمله از کتب ملاصدرای و ابن سینا و دیگران استفاده کرده است.» مقدمه انور جلیه ملاعبدالله زنوزی، صص ۲۰ و ۲۱. «حواشی آقاعلی بر قسمت نفس اسفار مفصل است و شاید تمام آن حواشی بیش از مطالب کتاب نفس است و متضمن عالی‌ترین تحقیقات در علم انفس...» مقدمه المبدأ و المعاد، ص ۵۲.

«این مطلب را آقاعلی مفصل در حواشی جواهر و اعراض و نیز در اوایل شرح هدایه بیان کرده است...»، همان، ص ۵۶. عدم تطبیق اطلاعات استاد بر تعلیقات بجامانده این امید را زنده می‌کند که نسخ دیگری از تعلیقات آقاعلی در میان باشد که هنوز از چشم نگارنده مخفی مانده باشد.

۲ - صفحه ۸، مقدمه الناشرین، ۱ ربیع الثانی ۱۳۷۸ به امضای آقای رضا لطفی، (جلد اول اسفار).

۳ - این نسخه در جلد پنجم فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ص ۱۸۶، معرفی شده

است.

تعدادی تعلیقه بی امضاء و نیز با امضای ۱۲ یا استاد نیز در آن به چشم می خورد که انتساب آنها به آقاعلی محرز نیست. لذا موارد اخیر را ثبت نکردیم. این نسخه خوش خط و کم غلط و قابل اعتماد است و به لحاظ کثرت تعلیقات دومین نسخه محسوب می شود.^۱

نسخه دوم: (ی) حاشیه خطی بر نسخه چاپ سنگی اسفار شماره ۳۸۲۱ کتابخانه مدرسه مروی تهران.^۲

این کتاب به گواهی یادداشتهای اول آن در اختیار شیخ علی مدرس نوری (شیخ الشوارق) از شاگردان آقاعلی مدرس بود و شامل سفرهای دوم، سوم و چهارم اسفار می باشد. وی سفر دوم را در سال ۱۳۲۴ مباحثه نموده و ۱۱۰ امضا کرده است. در اول سفر سوم نوشته شده است که کتاب در محرم ۱۳۰۶ خدمت آقاعلی به پایان رسیده است. در اول سفر چهارم نوشته شده که کتاب بین ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۱ مباحثه شده و ۱۱۰ امضا کرده است. با توجه به اینکه آقاعلی تعلیقات به خط خود را ۱۱۰ (به حساب ابجد مساوی علی) امضا می کند، نباید پنداشت هر تعلیقه با امضای ۱۱۰ متعلق به وی است. آنچه آنکه در تعلیقات شوارق نیز این مشکل به چشم می خورد، متأسفانه شاگرد و استاد هر دو علی هستند و هر دو نیز ۱۱۰ امضا کرده اند. لذا در این نسخه امضای ۱۱۰ یا ش ۱۱۰ (شیخ علی) را از آن شیخ علی نوری (شاگرد) دانسته و امضاهای استاد المؤسس آقاعلی المدرس سلمه الله تعالی، استاد آقاعلی، علی المدرس عفی عنه، عن الاستاد را متعلق به آقاعلی مدرس دانستیم. ما تنها حواشی با امضای قابل اعتماد را نقل کردیم. حواشی این نسخه تنها بر سفر سوم و چهارم اسفار می باشد. این حواشی بسیار ریز است و در جریان صحافی آن - در حدود بیست سال پیش - چند سطری از آغاز یا انجام بعضی از تعلیقات ساقط شده است. این نسخه به لحاظ تعداد تعلیقات نسخه اول محسوب می شود. علیرغم اهمیت این نسخه، در فهرست نسخ خطی کتابخانه مدرسه مروی معرفی نشده و در میان کتب عادی کتابخانه نگهداری می شد.

نسخه سوم: (ش) نسخه شخصی استاد سید جلال الدین آشتیانی،^۳ حاشیه خطی بر

۱ - از جناب آقای عبدالحسین حائری که نجارب ذی قیمت خود را در حل پاره ای ابهامات مخطوطات آقاعلی در اختیارم گذاشتند صمیمانه سپاسگزارم.

۲ - در ملاقات زمستان ۷۵ با استاد سید جلال الدین آشتیانی در مشهد مقدس، ایشان با کمال سماحت تمامی اوراق زیراکسی از یک نسخه از حواشی آقاعلی بر اسفار را در اختیارم گذاشتند. رنگ این اوراق نشان می داد که حدود دو دهه از عمر آنها می گذرد. استاد خود درصدد تصحیح این حواشی بوده اند (مقدمه انوار جلیه، ص ۴۲: حواشی آقاعلی بر اسفار که درصدد طبع آن حواشی بی نظیر برآمده ام...) در ملاقات بهار ۷۶ با جناب آقای محمد خواجوی مصحح و مترجم آثار صدرالمتألهین ایشان ابراز داشتند اوراق یاد شده مربوط به اسفار کتابخانه مروی است که توسط وی به سفارش استاد آشتیانی زیراکس شده است. متأسفانه برخی از مواضع این اوراق بواسطه ریز بودن خط حواشی ناخوانا بود که با مراجعه به اصل نسخه کتابخانه مروی مشکل مرتفع شد. از استاد آشتیانی، آقای خواجوی و نیز متولی و کتابداران مدرسه مروی صمیمانه سپاسگزارم.

۳ - استاد آشتیانی با کمال بزرگواری این نسخه منحصر بفرد که در بعضی مواضع مزین به حواشی خود

چاپ سنگی اسفار. این حواشی به خط یکی از فضلاهی تهران بوده که نزد آقاعلی مدرس و آقامیرزا هاشم و دیگر اساتید اسفار قرائت کرده است. در این نسخه حواشی آقاعلی مدرس رحمه الله آقامحمد رضا، میرزا هاشم دام ظلّه، آقاغلامعلی دام ظلّه، الاستاد دام ظلّه و محمد اسماعیل به چشم می خورد. حواشی آقاعلی بر سفرهای اول و سوم (۲۳ حاشیه) ریز و تا حدودی ناخوانا است. استاد آشتیانی در جایی نوشته اند:

«در اسفاری که در اختیار این حقیر است حواشی آقامحمد رضا و آقاعلی به خط آقاشیخ غلامعلی دیده می شود.»^۱

نسخه چهارم: (ح) نسخه شماره ۴۹ کتابخانه مسجد جامع چهلستون تهران. این نسخه شامل سفرهای سوم و چهارم است و در آن مجموعاً ۱۲ حاشیه از آقاعلی مدرس بر سفر سوم یافت می شود. نسخه فاقد شماره صفحه می باشد. خط حواشی به خط آقاعلی شبیه است در بعضی امضاهای حواشی ظاهراً «دام ظلّه» به انتهای نام آقاعلی مدرس اضافه شده است.^۲

نسخه پنجم: (مج) نسخه خطی شماره ۱۷۰۷ مجلس شورای اسلامی. این اسفار به خط پدر آقاعلی ملاعبدالله مدرس زنوزی می باشد، در آن مجموعاً چهار حاشیه با امضای ۱۱۰ بر سفر اول و چهار اسفار یافت می شود.^۳

نسخه ششم: (مط) اسفار چاپ حروفی قم ۱۳۷۸. در جلد هشتم مجموعاً ۳۳ حاشیه بر اوائل سفر نفس اسفار با امضای «م» درج شده که در هیچیک از نسخ خطی فوق نمی باشد، بعلاوه^۴ تعلیقات سفر نفس اسفار نیز در نسخه چاپ شده درج نشده است.^۴ خوشوقت که در این مجال تعلیقات با ارزش آقاعلی مدرس بر اسفار تقدیم ارباب فضل می گردد.

آنچه در این تتبع انجام گرفته است:

۱. احراز استناد تعلیقات به آقاعلی. برای احتیاط بیشتر عین امضای هر نسخه را در پاورقی همراه با شماره صفحه نسخه منقول ذکر شده است. غیر از حواشی منقول از نسخه مطبوع، استناد دیگر تعلیقاتی که درج کرده ام به آقاعلی محرز است.
۲. مشخص کردن ربط هر تعلیقه به موضع مشخص از متن اسفار یا حاشیه سبزواری.
۳. ترتیب و تنظیم حواشی بر اساس شماره مسلسل.
۴. تصحیح تعلیقات.^۵

→ ایشان نیز هست جهت استنساخ چند روزی در اختیار این بنده گذاشتند که از لطف ایشان سپاسگزارم.

- ۱ - مقدمه انوار جلیه، ص ۳۷، مقدمه لمعات الهیه، ص ۵
- ۲ - فهرست نسخ خطی کتابخانه مسجد جامع چهلستون، رضا استادی، ص ۳.
- ۳ - ر.ک: فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۵، ص ۴۲.
- ۴ - برای یافتن نشانی از نسخه خطی اسفار مطبوع از مصححین آن سراغ گرفتیم، از دو مصحح آن یکی از دار دنیا رفته است و دیگری اظهار بی اطلاعی کرد.
- ۵ - حجت الاسلام شیخ صادق محمودی مقابله دوم متن نویس و مخطوط را انجام داده اند، از ایشان سپاسگزارم.

۵. تحقیق تعلیقات، استخراج نشانی آیات، روایات، آراء منقول از دیگر کتب و فلاسفه. امیدوارم نسخ باقیمانده از تعلیقات اسفار آقاعلی بیشتر از آن باشد که من یافته‌ام و با یافتن آنها این تعلیقات قیّمه تکمیل گردد. از تمامی دوستداران حکمت که نشانی از نسخ باقیمانده از این تعلیقات در اختیار دارند انتظار دارم که نگارنده را در این خدمت فرهنگی یاری کنند.^۱ در این مجال به واسطه محدودیت صفحات مجله بخش اول این تعلیقات شامل تعلیقات مختصر سفر اول و تعلیقات سفر سوم تا پایان موقف چهارم منتشر می‌شود و باقی تعلیقات در شماره آینده درج خواهد شد ان شاء الله.

در این بخش ۱۲۶ تعلیقه آقاعلی بر اسفار برای نخستین بار منتشر می‌شود. ۸ تعلیقه آن مربوط به سفر اول و مابقی از آن سفر سوم. مهمترین مباحثی که در سفر سوم مورد موشکافی و ژرف اندیشی حکیم مؤسس واقع شده عبارتند از: اثبات وجود خداوند، ابعاد مختلف توحید، اثبات صفات کمالیه خداوند و عینیت صفات و ذات، بحث پیچیده علم خداوند (که بیشترین حجم این تعلیقات را به خود اختصاص داده است) به ویژه علم خداوند به ماسوی، نقد تفصیلی مذهب مشاء و اشراق در مسأله علم خداوند، تحلیل انتقادی مبسوط رأی حکمت متعالیه در بحث علم خداوند به ماسوی ذات، بحث مراتب علم خداوند به اشیاء. قوی‌ترین و گسترده‌ترین بحث این بخش بحث علم خداوند است. رجوعی به دیگر آثار حکیم مؤسس از قبیل تعلیقات الشواهد الربوبیة، بدایع الحکم و تقریرات المبدء و المعاد و مقایسه آن با تعلیقات الاسفار الاربعه نشان می‌دهد که بحث علم از مطرح‌ترین مباحث فلسفی در اندیشه آقاعلی مدرس رحمته بوده است. تحلیل انتقادی آراء او و استخراج دیدگاههای تازه و تقریرهای جدید وی در گرو انتشار همه آثار اوست، که امیدوارم به زودی جامه عمل پوشد.^۲ تذکر کاستی و خطاهای این قلم مورد امتنان است.

۱ - «طبع و انتشار این حواشی خدمتی است به عالم فلسفه و علم» استاد آشتیانی، مقدمه المبدء و المعاد، ص ۵۲.

۲ - مجموعه آثار حکیم مؤسس (به استثنای بدایع الحکم) توسط نگارنده جمع آوری، تصحیح، تحقیق و تنظیم شده و در آینده نزدیک در سه جلد منتشر خواهد شد. ان شاء الله.

تعليقات الاسفار الاربعة

للحكيم المؤسس آقا علي المدرس ؑ

«القسم الاول»

صَحَّحَهُ، حَقَّقَهُ وَنَظَّمَهُ: محسن كديور

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

[السفر الاول: في طبيعة الوجود و عوارضه الذاتية]

[المرحلة الاولى: في الوجود و اقسامه الاولى]

[المنهج الاول: في احوال نفس الوجود]

[الفصل السادس: في ان الوجودات هويات بسيطة]

[١] قوله «فان الفصل كالعلة المفيدة للجنس باعتبار بعض الملاحظات»^١
هو اعتباره بشرط لا، فان الفصل يؤخذ من الصورة، و الصورة شريكة العلة للسادة
التي هي مأخذ الجنس، فالفصل كالعلة المفيدة للجنس.^٢

[٢] قوله «لكان جنسه اما حقيقة الوجود او ماهية اخرى...»^٣
و يلزم ايضا علي هذه التقوم و التآلف من النقص او ما هو في قوة النقص و هو افصح.^٤

[٣] قوله «فعلي الاول يلزم...»^٥
اي يلزم ان ينقلب ما فرض جنساً الى الفصل، و حينئذ يلزم خلاف الفرض من وجوه ثلاثة:
الاستغناء عن التحصل و قد فرض محتاجاً، و الافتقار تحت التقوم و قد فرض مستغنياً، و الدخول

١ - الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة، قم، ١٣٧٨هـ ق، ١/٦٠٥٠ (المجلد الاول، الصفحة ٥٠، السطر ٦).

٢ - آقا علي المدرس ؑ، ش / ١١.

٣ - الاسفار، ١/٥٠٧.

٤ - آقا علي المدرس ؑ، ش / ١١.

٥ - الاسفار، ١/٥٠٩.

في حقيقة الفصل وقد فرض خارجاً لأن الجنس بالنسبة الى الفصل عرض عام خارج عنه.^١

[٤] قوله «و هاهنا ليس الامر كذلك...»^٢

اي ليس الاتحاد بمسب الوجود ولا الاختلاف بمسب المفهوم، لان الجنس ماهية من الماهيات و الفصل وجود علي الاول و النوع ايضاً وجود فحينئذ في حمل الفصل على النوع يحصل الشرطان كلاهما، و اما اذا كان الجنس ماهية من الماهيات و الفصل ماهية من الماهيات و لكن النوع حقيقة الوجود و حينئذ و ان كان اختلاف المفهوم حاصلاً و لكن اتحاد الوجود لم يحصل لانه ليس للوجود وجود زائد حتي يتحدا في ذلك الوجود الزائد مع اجزاء حده و هي الجنس و الفصل كما هو شأن ماهية الانسان مع الحيوان الناطق فيكون في طرف النوع شبيه الوجود البسيط فقط و في طرف اجزائه التحليلية المفروضة شبيه المفهوم فقط، و هذا كما يقول المصنف في الفصل الآتي^٣ جوهر الذات مفتاقة الى علل قوامه بخلاف حقيقة الوجود فانه ليس مضافة الى ماهية من الماهيات.^٤

[الفصل التاسع في الوجود الرباطي]

[٥] قوله «في الوجود الرباطي»^٥

[راجع رسالة في الوجود الرباطي]^٦

[المنهج الثاني: في اصول الكيفيات و عناصر العقود و خواص كل منها]

[الفصل الثالث: في ان واجب الوجود انيته ماهيته]

[٦] قوله «بقي الامكان...»^٧

اي بالامكان العامي* و لهذا يستدل على نفي الوجوب بالذات بقوله «لان جزئيات الماهيات...»^٨ فافهم و على هذا يستقيم الكلام كما لا يخفى على من لدراية و لسبب الكلام. [نورى دام ظله]^٩

* بل الامكان خاصي كما يدل عليه التفرع بالفاء في قوله «و لا يكون واجباً»^{١٠} اذا الامكان

١- آقا علي المدرس رحمته الله، ش / ١١.

٢- الاسفار، ١/٥١/٢.

٣- الاسفار، ١/٥٣/١٢.

٤- آقا علي المدرس رحمته الله، ش / ١١.

٥- الاسفار، ١/٧٨/٢١.

٦- تعليقة تفصيلية من تعليقاته على الاسفار الاربعة افرزها منها وجعلها رسالة مخصوصة بالوجود الرباطي، تصحيح و تحقيق محسن كديور، نامه مفيد، الرقم ٧، قم، خريف ١٣٧٥ هـ، ش، ٧٠-٢٧.

٧- الاسفار، ١/١٠٣/٢١.

٨- الاسفار، ١/١٠٣/١٧.

٩- الميرزا حسن بن المولى علي النوري استاذ آقا علي المدرس قدس سرهما.

١٠- الاسفار، ١/١٠٣/٢١.

العامي لا ينافي الوجود الذاق، وقوله لان الاستدلال علي كون ذلك الجزئي الآخر ممكناً في نفسه لا واجباً والمقصود الاستدلال علي امكان ذلك الجزئي بكونه من جزئيات الماهية وراء ما وقع لانها ممكنة والالم يكن وراء ما وقع بل يكون موجودة البته.^١

[المنهج الثالث: في الوجود الذهني]
[الفصل الثالث: في الاشكالات التي تورده علي الوجود الذهني]

[٧] قوله «ان حمل شيء علي شيء واتحاده معه يتصور علي وجهين»^٢
[راجع رسالته في اقسام الحمل]^٣

[المرحلة السادسة: في العلة والمعلول]
[الفصل السادس والعشرون: في الكشف عما هو البغية القصوى والغاية العظمى من المباحث الماضية]

[٨] قوله «فعل في الكشف عما هو البغية القصوى...»^٤
[راجع رسالة في العلة والمعلول]^٥

[السفر الثالث: في العلم الالهي]

[الموقف الاول: في الاشارة الي واجب الوجود وان اي وجود يليق به وانه في غاية الوحدة والتامة]

[الفصل الاول في اثبات وجوده والوصول الي معرفة ذاته]

[٩] قوله «وهو سبيل الصديقين...»^٦
[راجع رسالة في طريقة الصديقين]^٧

[١٠] قوله «ويستشهدون به...»^٨
اعلم ان ما استقر عليه اذواق جمهور ارباب الذوق ومدارك العامة - من اصحاب العقل - من

١ - [١١٠ عن عنه]، ج / ٢٤.

٢ - تعليقة تفصيلية على الاسفار الاربعة افرزها منها وجعلها رسالة مخصوصة باقسام الحمل، طبع في تهران تحت عنوان «رسالة محلية»، ١٣٦٣ هـ ش، شركة انتشارات علمي وفرهنگي، ٨٣ صفحة.

٣ - الاسفار، ٢/ ٢٩٩.

٤ - تعليقة تفصيلية من تعليقاته على الاسفار الاربعة افرزها منها وجعلها رسالة مخصوصة بالعلة والمعلول، صحته وحقته وسينتشر قريباً ان شاء الله.

٥ - الاسفار، ٦/ ١٣/ ٣.

٦ - تعليقة تفصيلية من تعليقاته على الاسفار الاربعة افرزها منها وجعلها رسالة مخصوصة بطريقة الصديقين صحته وحقته وسينتشر قريباً ان شاء الله.

٧ - الاسفار، ٦/ ١٣/ ٣.

ان المرأة معنوية كانت او جسمية فان لها تأثيراً ما في المنطبع فيها طويلاً مع كونه في ذاته مستديراً وكبيراً مع كونه في اصله صغيراً وهكذا ما يشاهد في المرايا المحسوسة من ظهور المنطبع فيها بحسبها، ليس عندنا على اطلاقه بمستودع عرش التحقيق. بل هو الحق جزئياً لا كلياً، فان من المنطبع ما لا تكون فاعلاً موجوداً لمرآته وينطبع فيها لا على ما هو عليه في الحقيقة بل ينطبع فيه من بعض وجوهه ولا تطباعه فيها اسباب اخري المادية واعدادية غير ذاته واسباب ذاته، فيحصل في المرأة بعض ظهوراته المحاكية عن بعض جهاته دون بعض فيكون الحاصل فيها مغايراً له ذاتاً وصفة ولو في بعض الصفات كما يشاهد في الصور المنطبعة في بعض المرايا المحسوسة. فالمرأة اذن محل لظهور المنطبع فيها بمثاله من بعض وجوهه لا بوجه حقيقية من جميع وجوهها، ومدرك مثل هذا المنطبع لا يدركه في المرأة على ما عليه حقيقته وذاته، فان علّة الحقيقة غير علّة مثالها الظاهر في المرأة وباختلاف العلّة يختلف المعلول او العلّية والمعلولية متضايقان والمتضائفان متكافئان في الوجود وعدمه، وايضا المعلول بالذات جهة ذاته بعينها جهة الربط الى علّته وبالنسبة اليها، والنسبة يختلف باختلاف احد طرفيها، فاذا اختلف العلّة وتعددت مع كون المعلول واحداً لزم عدم اختلاف النسبة مع كون طرفيها مختلفة.

وايضاً الهوية الخاصة للمعلول انما يتعين ويتخصّص بخصوص اقتضاء علّته المتعيّنه الذي هو في مرتبة ذاتها المقتضية لها والا لزم من ترتبه عليه الترجّح بلا مرجّح فتلك المرايا مخالف لما هو منطبع فيها.

واما المنطبع الذي هو فاعل موجود لمرآته ومخصّص ذاتها في مرتبة احصائه الذي هو عين ذاته من حيث هو مقتض له فكيف عكس لها ان تؤثر فيه، فان تأثيرها فيه تأثيرها في عكسه وعكسه عين ذاتها فانها بذاته، فانها بذاتها مرآة وعكس له وليس العكس امراً زائداً على ذاتها فيكون مؤثرة في ذاتها وهو محال مع ان تأثيرها في ذاتها بعد تأثيرها في مؤثرها فان المعلول لا يتبدل الا بتبدل علّته وهذا ايضا محال اذ كيف يؤثر ما هو اثر بذاته في ما هو مؤثرة بنفسه مع ان تأثيره في اى شى فرض انما هو تأثير مؤثرة في ذلك الشىء اذ التأثير فرع الوجود بل عينه فيلزم من تأثيره في مؤثره تأثير مؤثره في نفسه وهو كما ترى.

فالمنطبع يظهر في تلك المرايا على ما هو عليه في حقيقته بحسب وجهها التام وحدّها الناقص كما هو شأن ظهور كل مؤثر في اثره وعلّة في معلولها فيظهر فيها بذاته و صفات ذاته، وظهور ذاته وصفاته مقدّم على حدودها المتأخرة تقدّم وجود الشىء على لوازم وجوده، فظهوره فيها بحسب مقامه المقدّم على حدودها خارج عن تلك الحدود مطلق عنها وان تحدد بها في مقام اخير عن مرتبة ذاته من حيث انه ظهور فليس له حدّ الا حدّ كونه ظهوراً منقطعاً عن مرتبة الحقيقة الظاهرة والمظهر الحقيقي للحق سبحانه هو ظهوره وما سمّوه مظاهر من الحدود والماهيات فانما هي مظاهر بالعرض لانها حاصلة بالظهور والظهور مقدم عليها، فالحاكى عن الحق هو ظهوره بالذات اذا اخذ من حيث هو ظهوره مع الغاء حدّه الذي هو فقده لمرتبة الحقيقة الظاهرة الفاتى هي الاختصاص الذاتي والصفاتى انما هو ظهور الحق بذاته او صفاته لا في مظهر ولا مرآة بحسب مرتبة وحدّا،

وظهوره بذاته وصفاته هو عين صدور فعله عنه، فظهوره تعالى عبارة عن ظهور فعله بما هو فعله فان من انحاء الظهور ظهور الفاعل لفعله كما ان ظهور الشئ بصفة نحو من ظهوره، فذاته تعالى منزهة عن الظهور في الاشياء بكنهه بل فعله ظاهر في الاشياء وظهور فعله بما هو فعله ظهوره بوجهه، ولفعله مراتب في ذاته وهي شئونه الذاتية ومراتب بحسب الحدود العدمية والماهيات وهي مستويه العرضية فظهوراته تكرر بوجهه بجهت مراتب فعله التي هي الشئون الذاتية لفعله فبدنوه بحسب فعله اللازم لعلوه حصل عدد الوجودات والموجودات، فهو لوحده الذاتية مبدء الاعداد لانه مبدء فعله فله وحدانية اى المبدئية للعدد وليست له وحدانية العدد اى الوحدة الداخلة في العدد دخول شئ في شئ والمكاشف او شاهد ظهوراً من تلك الظهورات والغرض نظر شهوده حدّ الظهور بل اخذه حكاية واسماء وجهها وعنوانا وآيته للحق تعالى، فقد شاهد الحق لا بحسب مرتبة ذاته التي هي صرف حقيقة الوجود ومحض وجوب الوجود لذاته وبذاته بل بحسب مرتبة فعله وظهوره ودرجه حكايته واسمه ومقام وجهه وعنوانه وآيته، كما قال المعلم الاول «ادراك المفاض عليه للمفيض بقدر الافاضة لا بمرتبة المفيض»^١ ولشهوده للحق ومعرفته له كذلك الذي ادراكه له تصوراً بعينه ادراكه تصديقاً كما قال عليه السلام: «وكمال معرفته التصديق به»^٢ فهو به تعالى استشهد عليه لا بغيره، قال امام الموحدين في جواب من قال هل رأيت ربك «ويلك ما كنت اعبد رباً لم اره» قال السائل وكيف رأيت؟ قال عليه السلام: «ويلك لا تدركه العيون بمشاهدة الابصار ولكن رأته القلوب بمحاثق الايمان»^٣ وقال خاتم الانبياء عليه السلام: «من رأى فقد رأى الحق»^٤. تأمل في ما ذكرناه حق التأمل وتدبر فيه حق التدبر بمحذ ان شاء الله، حقق بالتصديق وفقك الله لتحقيق المعارف.^٥

[١١] قوله «وان كان ظرف عروض الاشتراك انما هو الذهن...»^٦

معطوف على شرط محذوف. اى ان لم يكن ظرف عروض الاشتراك هو الذهن وان كان ظروف عروضه هو الذهن، ولما كان حصول مقصوده على الشرط المحذوف واضحاً لم يذكره، وذكر ما هو المعروف عند الجمهور من ان الاشتراك للماهية انما هو حال حصولها في الذهن، والسر في كون الماهية مشتركاً فيها في الخارج ايضاً كون وحدتها مع عزل الخصوصيات عنها وحدة غير عددية، فأحسن تدبيره.^٧

١- هذا من كلام افلوطين في اثولوجيا.

٢- نهج البلاغة، الخطبة الاولى، ص ٣٩ (تصحیح صبحی صالح).

٣- الكافي، كتاب التوحيد، باب جوامع التوحيد، الحديث الرابع، ج ١ ص ١٢٨. نهج البلاغة، الخطبة ١٧٩، ص ٢٥٨.

٤- تذكرة الخواص لسبط ابن الجوزي، ص ١٥٧. ٥- صحيح المسلم، ج ٧ ص ٥٤، س ١٣.

٦- الاسفار، ٦/٢٠، ٤.

٧- [آقا علي المدرس عليه السلام]، ش / ٣.

٧- [١١٠ حرر في ١٢٨٩]، م / ١٦.

[١٢] قول السبزواري في الحاشية: «فيكون محطّ نظره بالترديد والتشقيق...»^١
 ورود التردد والتشقيق لا يتوقف على حصول ماهية بكنها في الذهن بل إنّما يتوقف على حصولها مطلقاً بكنها او بوجهها، كما ان التقسيم وارد على الوجود بانه واجب او ممكن، وكذا بانه اما ان يقتضى كذا او كذا.
 فمعى قوله «امر عقلي» انه حاصل في العقل، ومن جهة ذلك يكون للعقل ان ينظر فيه، سواء كان حصوله فيه بذاته وكنهه او بوجه من وجوهه. فقوله «لأنه امر عقلي» علة لامكان تعلق نظر العقل به، فكن متدبراً متأملاً.^٢

[١٣] قول السبزواري في الحاشية: «وان عنيتم به الماهية فهمى في ذاتها...»^٣
 تمام السرّ في هذا المقام كون مابه الاشتراك في الوجود من سنخ مابه الاختلاف، ومضمناً فيه ومنتزعاً مفهومه من مرتبته ودرجته، فمفهوم الوجود كما انه ينتزع من نفس الوجود المشتركة فيه، ينتزع من كماله ايضاً بحسب نفس مرتبة ذلك الكمال، فكل ما فرض كما لا فهو بنفسه الوجود، واصل الوجود مضمن فيه، بخلاف الماهية، فان الجنس في الماهيات ليس في مرتبة الفصل بما هو فصل، بل له مرتبة متأخرة عنه بوجه ومقدمة عليه بوجه وجوداً، ولا اتصال بينها ماهية، اذ لكل منها حد خاص مفهومي لا يمكن ان يزيد عليه او ينقص عنه، بخلاف الوجود، اذ ليس له حد معين، واما كون الماهية في ذاتها لا موجودة ولا معدومة فلا دخل له في هذا المقصود الابعيداً، فتدبر فيه.^٤

[١٤] قوله «و اما الوحدة التي تجمع الكل...»^٥
 ظاهر هذا التعبير انه جواب عما يمكن ان يقال ان القدر المشترك في مراتب الوجود محقق، و انت ايضاً معترف به، فوحدة تلك الحقيقة المشتركة اما وحدة جنسية او نوعية، فان الوحدة العمومية الاشتراكية منحصرة فيها، فافهم ذلك.^٦

[١٥] قول السبزواري في الحاشية «عدم مماثلة...»^٧
 المماثلة يتصور في الاختلاف الذي يغاير الاتفاق، فيفضى في الاختلاف الذي هو عين الاتفاق، فافهم ذلك.^٨

- ١ - الاسفار، ٦/٢٠، ٧، ذيل قوله «الوحدة العقلية او لم تعتبر»، الحاشية الثانية، السطر الاول.
 ٢ - [١٢٨٩ - ١١٠] م / ١٦.
 ٣ - الاسفار، ٦/٢١، ١، الحاشية الاولى، السطر الرابع.
 ٤ - [١١٠ - ١٢٨٩] م / ١٦، حرر في [١٢٨٩] م / ١٦.
 ٥ - الاسفار، ٦/٢٢، ٣.
 ٦ - [١١٠ - ١٢٨٩] م / ١٧.
 ٧ - الاسفار، ٦/٢٢، ٤، الحاشية الاولى، السطر السابع.
 ٨ - قوله في المتن (م).

[١٦] قوله «و يتّمان به»^١

اذ الفتر في الوجوب عين الربط، و الربط متقوم بالمرتبطة اليه و ايضاً المفعول بالذات بما هو مفعول بالذات تمام الحكاية عن الجاعل بالذات بما هو جاعل بالذات فيجب ان يحكى عنه كما هو عليه من دون تصرف فيه، اذ المفعول لا يمكنه التصرف في الجاعل و الا لم يكن مفعولاً له و شأناً له ناشياً عنه، فالجاعل بما هو مطلق عن حد المفعول ظاهر فيه، و مرتبة اطلاقه عن حد المفعول من حيث ظهوره فيه مقدم على مرتبة حد المفعول مقدم له حافظ اياه. تدبرتهم و لاتغفل.^٢

[١٧] [راجع رسالة في التوحيد]^٣

[الفصل السادس: في توحيدته اي انه لا شريك له في وجوب الوجود]

[١٨] قوله «او يختلف و على الاول لا يكون حملها...»^٤

اي لا يكون مقتضياً لكثرة لذاتها فتكون بواسطة الغير فيكون في الواجب قدر مشترك و ما به الامتياز، تدبر.^٥

[١٩] قوله «مختلفين بالعدد و الا لكان معلولاً، انتهى»^٦

لكونه محدوداً اذ صرافتها توجب الوحدة فيكون كذلك واحد منها او احدهما محدوداً و المحدودية تلازم المعلولية.^٧

[الفصل السابع: في تعقيب هذا الكلام بذكر ما افاده بعض المحققين و ما يرد عليه]

[٢٠] قوله «لا يجب تقدمها على المعلول»^٨

وقيل في المشهور بوجوبه للفرق بين المجموع بمعنى الآحاد بالاسر و المجموع من حيث المجموع، و فصل ذلك المحقق اللاهيجي في الشوارق، فارجع اليه. و هذا عندي لا يخلو من شيء، فان اقتضاء الفاعل الخاص و قبول المقابل المخصوص باقتضاء خاص و قبول مخصوص و توجه شرائط معينة و غاية مشخصه على نظم خاص و ترتيب مخصوص و ضعياً كان او طبيعياً زمانياً كان او ذاتياً لو لم يتحقق لما امكن وجود المعلول المعين، فلو لم يعتبر في جانب العلة تقدم الصورة على المادة ذاتاً

٢- [١١٠- حرر ١٢٨٩] م / ١٨.

١- الاسفار، ٦/٢٤/٧.

٣- تعليقة تفصيلية من تعليقاته على الاسفار الاربعة افرزها منها وجعلها رسالة مخصوصة بالتوحيد، صححته و حققته

٤- الاسفار، ٦/٦٢/١٨.

و سينشر قريباً ان شاء الله.

٦- الاسفار، ٦/٦٣/٤.

٥- [للاستاذ المؤسس آقا علي]، ي / ١٢.

٨- الاسفار، ٦/٧٨/١٢.

٧- [للاستاذ آقا علي]، ي / ١٢.

لكونها شريكة لعلّتها وتقدم المادة عليها بوجه آخر لكونها قابلة لها وكونها متقاربتين معين على وجه الفاعلية والمفعولية والقابلية والمقبولية لم يتحقق هذا المركب بعينه، فاذن الآحاد بالاسر في العلة كيف اتفقت في ضمن ائى هيئة كانت كيف يترتب عليها المعلول المعين المعتبر فيه هيئة معينة، اذ العام لا يدل على الخاص دلالة وجودية ايضاً كما لا يدل عليه دلالة مفهومية ولا لفظية، فالحق ان يقال في تحقيق هذا المطلب ان المادة والصورة هبئة خاصة من اجزاء العلة وبنحو الاتحاد نفس المعلول، هذا في المركبات الحقيقية، واما في المركبات الاعتبارية فليست من الامور الموجودة حتى يكون لها علة موجودة عينية، فاحسن التدبر.^١

[٢١] قوله «فقد علمت انه مغالطة...»^٢

لانه لا يدلّ الأ على وجود المجموع بمعنى الآحاد بالاسر.^٣

[٢٢] قول السبزواري في الحاشية: «وهو انه لعلّ مراده ان واجب الوجود بالذات...»^٤

هذا برهان على التوحيد لكن حمل كلام المستدل عليه انما يصح اذا لم يتغير اركان برهانه و التالى في قوله جواز عدم الواجب لا عدم وجدانه اذ وجوده لمرتبة من مراتب الوجود وفيه، تدبر.^٥

[٢٣] قوله «ولعمري انه قريب المنهج من منهج الحق»^٦

قرب كلام السيد^٧ من منهج الحق انما هو بعد تأويل مفهوم الموجود او الواجب بحقيقة الموجود بما هو موجود والادعان بها فلا حاجة الى تكلف، وتوجيهه ووجه كونه قريباً من الحق لافيه كونه مشتملاً على بعض الفواشى، تدبر.^٨

[٢٤] قوله «وقد علمت كيفية اتصاف الماهية بالوجود»^٩

بانه على منهج الاتحاد لا على نهج القيام ليلزم التسلسل في العارض او المعروض وكذلك حمل الوجود على المرتبة وانما القيام والعمل باعتبار تحليل من العقل وبذلك تدفع الشبهات التى اوردها، فتدبر.^{١٠}

١ - [لاستاد آقا علي سلمه الله تعالى]، ي / ١٥ - ١٦.

٢ - [من الاستاد]، ي / ١٥.

٣ - الاسفار، ٦/٧٩/٣.

٤ - الاسفار، ٦/٧٩/١٧، الحاشية الاولى، السطر الثاني.

٥ - [من الاستاد]، ي / ١٩.

٦ - الاسفار، ٦/٨١/٣.

٧ - السيد السند صدرالدين الدشتكى الشيرازى رحمته الله.

٨ - الاسفار، ٦/٨١/٧.

٩ - [من الاستاد]، ي / ٢٠.

١٠ - [من الاستاد آقا علي سلمه الله]، ي / ١٦.

[٢٥] قول السبزواري في الحاشية «فلزم لشيء واحد وجودان...»^١
 حاصل كلام المحقق مع السيد^٢ أنه إذا كان الواجب فرداً لهذا المفهوم فأمّا ان يكون موجوداً في ذاته مع عزل النظر عن كونه فرداً لمفهوم الموجود لزم كونه موجوداً مرتين اذ موجودية الاشياء على رأيك بكونها فرداً لمفهوم الموجود ومتحدّاً به، وهذا تصوير مطلبه^٣.

[٢٦] قوله «وايضا يكفي...»^٤
 اي لا يلزم قبول التحليل للحصول بالفعل ولا لامكان الحصول في العقل بل يكفي الخ...^٥.

[٢٧] قوله «كونه موجوداً مطلقاً شيء واحد»^٦
 فان الهدية فيه من سنخ الاطلاق ومن مراتبه، تدبر^٧.

[٢٨] قوله «قلت قد مرّ سابقاً»^٨
 يتراءى من ظاهره انه لا يطابق السؤال وأما يطابقه اذا اورد السائل بانّ الوجود محض الظهور لنفسه ولغيره فكيف يكون عين الباري الحقّ وهو مجهول الكنه وأما على ما قرّره فلا، اذ لا يمكن تصوّر حقيقة الوجود فضلاً عن كونها بديهية.

فالحقّ في الجواب ان يقال انّ من هو بديهي التصور هو مفهوم الوجود لا حقيقته والواجب تعالى عين حقيقته لا مفهومه، فالخلط بين مفهوم الوجود وحقيقته منشأ هذا السؤال على ان كون الوجود بديهي التصور وكون الباري تعالى مجهول الكنه كاف في وروده، ولعلّ العارف البارع السبزواري، لاجل ذلك زاد في تعليقه هنا على تقرير السؤال وقال «اي مفهومه بديهي وحقيقته عين الظهور والاطهار فان البداهة من المعقولات الثانية المنطقية»^٩ انتهى.

اقول: مراد السائل من قوله الوجود بديهي التصور حقيقة الوجود والآلم يتكرّر الوسط في كلامه الآبتمحل حمل قوله الوجود بديهي بياناً كبرى المطوية فيكون صورة القياس هكذا، الباري تعالى عين حقيقة الوجود وحقيقة الوجود بديهية التصور فان الوجود باطلاقه اي ما يطلق عليه بديهي التصور سواء كان مفهومه او حقيقته والبداهة في المفهوم يغير البداهة في الحقيقة فانّ الاولى في العلم الحسولي الارتسامي والثانية في العلم الحسوري الشهودي ومعنى الاولى كون الشيء حاصلاً في العقل بصورته الذهنية من دون تجشم كسب وهي بهذا المعنى مصطلح المنطقيين ومن

١ - الاسفار، ٦/٨٢/٨، الحاشية الاولى، السطر الثالث.

٢ - اي المحقق الدواني مع السيد السند صدالدين الدشتكي الشيرازي.

٣ - [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرّس] اي / ٢٠.

٤ - [من الاستاد] اي / ١٨.

٥ - الاسفار، ٦/٨٩/١١.

٦ - [من الاستاد] اي / ١٨.

٧ - الاسفار، ٦/٩٠/٣.

٨ - الاسفار، ٦/٩٠/١٤، الحاشية الاولى.

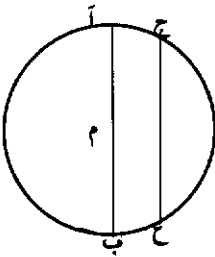
٩ - الاسفار، ٦/٩٠/١٦.

المعقولات الثانية باصطلاحهم، وعلى الثاني في كون الشيء ظاهراً بلا حجاب وحاضراً بلا غيبة، فحاصل السؤال ان حقيقة الوجود ظاهرة في نفسه ولنفسه ولكل شيء فكيف عين الباري تعالى وهو مجهول الكنه^١.

[الفصل الثامن: في ان واجب الوجود لا شريك له في الالهية وان اله العالم واحد]

[٢٩] قوله «لو كان قائماً بذاته...»^٢

اقول: ليس مراده ما يتراى من ظاهره من عدم قيام ضوء الشمس بها قيام العرض بمعرضه فإنه بذاته مضيء سواء كان قائماً بجرم الشمس او لم يكن. بل مراده من قوله «بذاته» ما ارادوا بقولهم واجب الوجود بالذات قائم بذاته اي لم يكن وجوده بغيره ولا لغيره، فلو كان الضوء قائماً بذاته كذلك يكون نسبة الاضواء اليه نسبة الوجودات الممكنات الى وجود الحق تعالى لكن قيامه كذلك محال وكلمة «لو» لامتناع الثاني لاجل امتناع الاول، والفرق بين نور الشمس ونور حقيقة الوجود مع ذلك واضح ولكنه خارج عما هو بصدده بيانه وغير مضرّ به، فافهم ذلك^٣.



[٣٠] قوله «وهي الآخذة من الطرفين»^٤

الحركة من نقطة آ الى ب هي الآخذة من الطرفين المارة بالاستقامة على المركز، والحركة من ج الى ح هي الحركة الغير الآخذة منها^٥.

[الفصل التاسع: في انه تعالى بسيط الحقيقة...]

[٣١] قوله «من حيث كونه مصداقاً له»^٦

اي بحسب مرتبته وجود الجنس وهو بما هو وجود سنخ خاص من الوجود لا يختلف الحال فيه فاذا كان معلولاً في مقام كان معلولاً مطلقاً ولعلك تقول لو اريد بالامكان الامكان العام فكونه تعالى ممكناً غير مضرّ وبطلان التالي ممنوع، وان اريد الخاص فاللامزمة ممنوعة، فان طبيعة الجنس بما هو جنس لا اقتضاء لها، انما الاقتضاء للأنواع بل للفصول، فلم لا يجوز ان يكون ذلك في نوع الواجب واجباً، وفي الممكن ممكناً. وايضاً اذا كان وجود ذلك الجنس مقولاً بالتشكيك جاز كون

١ - [من افادات الاستاد المؤسس آقا علي المدرس]، ي / ١٨.

٢ - الاسفار، ٦/٩٣.

٣ - [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس]، ي / ١٩.

٤ - الاسفار، ٦/٩٧.

٥ - [من الاستاد]، ي / ٢٠.

٦ - الاسفار، ٦/١٠٤.

مرتبة منه واجبة كحقيقة الوجود .

والجواب ان الطبيعة الجنسية مرتبة من الوجود يترتب عليها لوازمها ومقتضياتها سواء كانت متحصلة بما ينضاف اليها كالحَيوان المتحصل بالناطق او كانت متحصلة بنفسها كالجنين الانساني الذي حصلت له مرتبة الحس ولم يحصل له بعد مرتبة العقل وكساير الحيوانات غير الانسان واحتمال كون الجنس به مراتب بحسب الوجود في ذاته وكونه بحسب مرتبة منها واجب الوجود مع فرض كونه متحصلاً بنفسه ينافي كونه جزء للواجب تعالى ومع فرض كونه متحصلاً بفصل غير معقول مع ان الجنس ماهية وكل ماهية محدودة، فوجوده محدود وقد مر ان المحدود لا يكون واجباً، على ان الكلام في الماهية الجنسية التي دلّ امكان بعض انواعها على امكانه ولا امكان بالغير فيكون ذاتياً فلا ينقلب الى الوجود بالذات، تدبر تفهم^١.

[الفصل الحادي عشر في واجب الوجود لا مشارك في اي مفهوم كان]

[٣٢] قوله «نسبة الصانع الى الدكان الخ»^٢

قد بحث عن النفس في العلم الكلي والمقصود هناك بيان هليتها البسيطة لأنها من حيث الماهية من عوارض الموجود بما هو موجود الذي هو موضوع الفلسفة الاولى وقد يبحث عنها في العلم الطبيعي والمقصود هناك اثبات وجودها للجسم بما هو مشتمل على قوة الحركة لأنها من حيث وجودها من عوارضه فيحصل بوجودها له موجود طبيعي له وحدة حقيقية فلو قيل هناك نسبة النفس الى البدن ليست كنسبة الدكان اليه فالمراد نفي التركيب الذي زعمه الجمهور بينها وبين البدن حيث زعموا انه من قبيل تركيب مباين مع مباين يحتاج كل واحد منها الى الآخر على وجه غير دائر كالمادة والصورة وقد يبحث عنه في العلم الالهي بمعنى الاخص والمقصود هناك اثبات درجة من درجات فعله تعالى، تدبر^٣.

[الفصل الثاني عشر في ان واجب الوجود تمام الاشياء...]

[٣٣] قوله «من حيث هو زيد عدماً بحتاً بل...»^٤

اي نفس العدم ليس الا فان اللازم من الفرض هو تقرر العدم في مرتبة ذاته، قال المصنف رحمته في اسرار الآيات: «ويستحيل ان يكون المعقول من الايجاب نفس المعقول من السلب وان كان كل منها مضافاً الى شئ آخر فان المضاف اليه معناه خارج عن معنى المضاف والاضافة فالتخصيص

١ - [آقا علي المدرس رحمته]، ش / ٢١، [من الاستاد]، ي / ٢١.

٢ - الاسفار، ٦/١٠٩/١.

٣ - [آقا علي المدرس رحمته]، ش / ٢٢، [من الاستاد آقا علي المدرس سلمه الله]، ي / ٢٢.

٤ - الاسفار، ٦/١١٤/٣.

تخصيص بامر خارج والتخصيص بالامر الخارج لا يضرب حقيقة الشيء فاذا لو كان معنى ثبوت «آ» بعينه معنى سلب «ب» لكانت طبيعة الثبوت طبيعة السلب فيكون الشيء غير نفسه وهو محال^١. انتهى^٢

[٣٤] قوله «وكلامنا في الوجود الناقص اذا تم...»^٣
فانه وان كان سالكاً في سبيل تمامه يكون ملازماً لفقده ذلك التمام في مرتبة ذاته الناقصة من دون عمل واعتبار من العقل بخلاف الطبيعة الجنسية فان ايهامها أننا يكون بعمل من العقل وهي في الواقع غير خالية عن تحصيل ما وجودي في نوع وعدمي في آخر، تدبر^٤.

[الموقف الثاني: في البحث عن صفاته تعالى على وجه العموم والاطلاق]

[الفصل الثالث في حال ما ذكره المتأخرون في ان صفاته تعالى يجب ان يكون نفس ذاته]

[٣٥] قوله «ويجعله واجب الحصول»^٥
اي بالوجوب السابق على وجود معلوله المتقرر في مرتبة اقتضائه له فيكون للمعلول تعين في مرتبة ذلك الاقتضاء الذي يكون في مرتبة ذاته بما هو فاعل فتكون واجداً لمعلوله بنحو اعلى واما القابل من حيث هو قابل فيعتبر فيه فقدان المقبول والوجدان والفقدان متقابلان ولا يجوز كون احد المتقابلين للآخر بل مبطل له فلا يتصور كون احدهم عين الذات ومبدء للآخر فتكون الذات بسيطة فالاقسام المحتملة منحصرة فيما ذكر، فتدبر^٦.

[٣٦] قوله «فلقائل ان يقول»^٧
هذا ليس بياناً آخر بل هو بيان لصورة احتمال كون القبول بمعنى مطلق الانصاف وتصوير له فانه لا يتصور الا بان يكون تلك الصفات من اللوازم المجمعولة لجعل الملزوم او الاللا مجعول بلا مجعولية اذ لو فرض كونها بذاتها مجعولة للذات لتخلل «الفاء» بينه وبين الذات وبينه وبين قبول الذات لها ولو كان بمعنى مطلق الاتصاف بل بينها وبين ايجاد الذات اياها فصح ان يقال وجدت الذات فاوجدت صفاتها فوجد الصفات فاتصفت الذات بها وطباع وجد فوجد يوجب التقديم

١ - صدر التأليف الشيرازي، اسرار الآيات وانوار اليّنات، تصحيح محمد خواجوي، تهران، ١٤٠٢ هـ ق. والحكيم
المؤسس اراد شرح اسرار الآيات في اواخر عمره الشريف ولكن لم يوفق لتمامه، كتب من هذا الشرح مقدمته فقط.

٢ - [من الاستاد]، ي / ١٢.

٣ - الاسفار، ٦/١١٥/١٦٦.

٤ - [من الاستاد]، ي / ٢٣.

٥ - الاسفار، ٦/١٢٧/١.

٦ - [آقا علي المدرس]، ش / ٢٥؛ [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس]، ي / ٢٥.

٧ - الاسفار، ٦/١٢٨/٥.

التأخير في الوجود فوجود تلك الصفات متأخر عن الذات فاتصّافها بها متأخر عنها وذلك يلازم القبول الاتفعالي فاذن مورد القبول الاتصافي المقابل للاتفعالي أنّما هو في صورة كون الصفات بطبيعتها لا بوجوداتها من لوازم الذات حتى يكون لا بمجولة بلا مجعوليّتها وموجودة بوجودها من دون تحلل الفاء تدبّر^١.

[الفصل الرابع: في تحقيق القول بعينيتها الصفات الكمالية للذات الاحدية]

[٣٧] قوله «والتالي محال لان جهة النقص...»^٢

يعنى لما كان جهة النقص غير جهة الكمال فبدء الصفة الزائدة أمّا الذات او تلك الجهة الكمالية او كلاهما والاول باطل لقول «اذ لو كفت الخ»^٣ والثاني خلاف الفرض اذا المفروض ان المبدء هو واجب الوجود والثالث يلازم التركيب اذ لو كانت جهة الكمال خارجة لزم ان يكون لما هو خارج عن ذاته تأثير في ذاته، فيبقى ان يكون تلك الجهة الكمالية في مرتبة ذاته فيكون ذاته اشرف مما فرضناه ذاته مدعى الخصم و ثبت ما ادعيناه، فافهم^٤.

[٣٨] قوله «بل مع اللواحق لكان المجموع...»^٥

واذ ليس لهذا المجموع وجود وحداني كما هو المفروض فيرجع الشرافة وكذا المعلولية الى ذلك الكمال الزائد على ذاته تعالى سواء كانت زيادته عليها بحسب الذات والوجود كما هو المشهور من مباينة الاعراض مع الموضوعات او بحسب درجة وجوده الزائد على درجة وجود الذات بما هو وجود الذات بناء على اتحاد العرض مع الموضوعات وكيف كان فذلك الكمال معلول للذات فليزم ان يكون^٦.

[٣٩] قوله «فكذا الملزوم فحقيقة الوجود...»^٧

توضيحه ان هنا حكايتن، حكاية مفهومية وحكاية وجودية، فاذا كان كمال معرفته بالحكاية المفهومية ملازماً للتصديق به فكمال معرفته بالحكاية الوجودية وهي حقيقة من الحقائق الوجودية يكون ملازماً للتصديق به على وجه اكمل بحيث يكون كمال معرفته بعينه التصديق به فظهر وجه التفرع بالفاء في قوله «فحقيقة الوجود»، فافهم ذلك^٨.

١ - آقا علي المدرس رحمته الله / ش / ٢٦؛ [من الاستاد آقا علي المدرس]، ص / ٢٦.

٢ - الاسفار، ٩/١٣٤/٦.

٣ - الاسفار، ٧/١٣٤/٦.

٤ - آقا علي المدرس رحمته الله / ش / ٢٧؛ [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس]، ص / ٢٧.

٥ - الاسفار، ١/١٣٥/٦.

٦ - [من الاستاد آقا علي المدرس]، ص / ٢٧؛ [آقا علي المدرس رحمته الله]، ش / ٢٧.

٧ - الاسفار، ١٦/١٣٦/٦.

٨ - آقا علي المدرس رحمته الله / ش / ٢٨؛ [من الاستاد - ١١٠]، ص / ٢٨.

[٤٠] قوله «وكل متغايرين الخ»^١

مراده من المتغايرة بقرينة كلامه السابق «اذ لو كان الخ» كون كل واحد من المتغايرين فاقداً لذات صاحبه في مرتبة ذاته ولا يكون واجداً لها في تلك المرتبة لا بكنهها ولا بوجهها اي لا بوجه الكمال ولا بوجه النقصان كما هو مقتضى زيادة الصفات فلو كانت صفة من صفاته الكمالية زائدة على ذاته تعالى موجودة بوجود يغير وجود الذات بتلك المتغايرة التي وصفناها لكان ما به الامتياز بينها غير ما به الاشتراك، فان ما به الاشتراك هو اصل الوجود وذلك لاشتراكها في الوجود وما به الامتياز هو فقد كل واحد منها في مرتبة ذاته لذات صاحبه كنهياً ووجهاً كمالاً و نقصاً والا لكان الواجد بما هو واجد فاقداً له والواحد بما واحد كثيراً بل الوحدة بما هي وحدة كثرة، فافهم ذلك^٢.

[٤١] قوله «فيلزم من هذا التنزيه والتقديس الخ»^٣

اي يلزم من هذا التنزيه والتقديس الذي ثبت بهذا البيان والبرهان ان لا موجود بالحقيقة سواء، فان هذا البرهان بعينه جار فيه اذ لو كان له مغاير في الموجودات بالمعنى الذي وصفناه في التعليق السابق لكان كل منها فاقداً لصاحبه في مرتبة ذاته ويلزم التركيب فيه فلا يكون هو تعالى فاقد الوجود من حيث هو وجود ولا لكمال موجود من حيث هو كمال للموجود بما هو موجود بل يكون واجداً له وجدان الشيء لذاته او وجدان الشيء لفعله وعكسه وظله ولا يكون وجود من الوجودات ايضاً فاقداً له تعالى بل يكون في مرتبة ذاته واجداً له تعالى لكن وجدانه تعالى في مرتبة ذاته له بنحو اعلى واتم وبكنه حقيقتها ووجدانها له تعالى بطور الضعف والنقصان وبوجه من وجوه حقيقتها وشأن من شئونها لا بكنهه ومرتبة حقيقته فهو المحيط بكل شيء بنحو الجمع و بطور الكثرة في الوحدة و بطور الوحدة في الكثرة ايضاً، فهو تعالى مع كل شيء ولا شيء معه اذ لا شيء على ما ذكرناه الا وهو تعالى محيط به قاهر عليه، فافهم^٤.

[٤٢] قوله «ما من نجوى ثلاثة الا هو رابعهم...»^٥

قال في الصافي: «الا الله يجعلهم اربعة اذ هو مشاركهم في الاطلاع عليها «ولا خمسة» ولا نجوى خمسة «الا هو سادسهم ولا ادنى من ذلك ولا اكثر الا هو معهم» يعلم ما يجري بينهم «ايما كانوا» فان علمه بالاشياء ليس لقرب مكاني حتى يتفاوتت باختلاف الامكنة. في الكافي عن الصادق عليه السلام: يعني بالاحاطة والعلم لا بالذات لان الاماكن محدودة تحويها حدود اربعة فاذا كان

١- الاسفار، ٦/١٤٠/١٧.

٢- [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس - ١١٠]، ي / ٢٨؛ [آقا علي المدرس عليه السلام]، ش / ٢٨.

٣- الاسفار، ٦/١٤١/٨.

٤- [آقا علي المدرس عليه السلام]، ش / ٢٨؛ [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس]، ي / ٢٨.

٥- الاسفار، ٦/١٤٢/٤، والآية في سورة المجادلة / ٧.

بالذات الزمها الحواية»^٤ وسئل عن امير المؤمنين عليه السلام عن الله اين هو؟ فقال هو هيينا وهيينا وفوق وتحت ومحيط بنا ومعنا ثم تلا هذه الآية»^٥. وأشار عليه السلام الى انه انما هو رابع الثلاثة وسادس الخمسة المتناجين باحاطته بهم وغلبته عليهم وعلمه بما يتناجون به وشهوده لديهم في تناجيمهم لانه واحد منهم وفي عدادهم بذاته المقدسة لان ذلك يستلزم الحد والمكان والحوايته»^٦ أنتهى. قوله عليه السلام بالاحاطة والعلم عطف العلم على الاحاطة تفسيري اى باحاطته التى هى علمه العقل الاطلاق يدل على ذلك كلام امير المؤمنين عليه السلام «هو هيينا وهيينا الخ». والمطلق له وجود في الواقع ووجود في مرتبة من مراتب الواقع وهو في الواقع عين المقيدات وبحسب المرتبة يغيرها ويختلف بذلك الحكم كل الاختلاف فهو تعالى بحسب فعله لا بحسب ذاته في مقام وشان فوق وفي مقام وشان اخر تحت وبوجه محيط وبوجه مع فهو بوجه رابع الثلاثة مع انه بوجه آخر لا يغيرها^٧.

[٤٣] قوله «معان متكررة معقولة في غيب الوجود»^٥
التعبير بكلمة «في» دون من للاشارة الى ان حقائقها الوجودية عين الذات الاحدية بسنحو الجمع او لكون المراد انها فانية في غيب الهوية، فان الاسم حكاية والحكاية لاحكم لها.^٦

[٤٤] قوله «الا من الموصوف بها»^٧
اذ الصفة بوجودها بذاته تابعة للموصوف ووزان ايجاد كل موجد وزان وجوده.^٨

[الموقف الثالث: في علمه تعالى]

[الفصل الاول في ذكر اصول ومقدمات ينتفع بها في هذا المطلب]

[٤٥] قوله «وهو المعلوم بالعرض...»^٩
والجهاز بحسب الاسناد عرفاً كالايشاء الخارجة عن مداركنا فان نسبة المعلوماتية اليها بالقياس الى صورتها المحاصلة في المدراك نسبة الجريان الى النهر، او بحسب العقل والبرهان كالايشاء

- ١ - الاصول من الكافي، كتاب التوحيد، باب في الحركة والانتقال، الحديث الخامس، تصحيح على اكر التفتاري، تهران ١٣٨٨، ج ١ ص ١٢٦ - ١٢٧.
- ٢ - الاصول من الكافي، كتاب التوحيد، باب العرش والكرسى، الحديث الاول، ج ١ ص ١٣٠.
- ٣ - الفيض الكاشاني، الصافي في تفسير القرآن، ج ٥ ص ١٤٥.
- ٤ - [آقا علي المدرس عليه السلام] ش / ٢٩، [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس - ١١٠]، ص / ٢٩.
- ٥ - الاسفار، ٣/١٤٤/٦.
- ٦ - [آقا علي المدرس عليه السلام] ش / ٢٩، [١١٠]، ص / ٣٦.
- ٧ - الاسفار، ٦/١١٤/١١.
- ٨ - [آقا علي المدرس عليه السلام] ش / ٢٩، [١١٠]، ص / ٢٩.
- ٩ - الاسفار، ٦/١٥١/٦.

الزمانية بالقياس الى جهة ثباتها الدهرية فانَّ معلومية الصورة الدهرية هى بعينها معلوميتها ولكنها في الصورة الدهرية بالذات وفي تلك المتجددات بالعرض، فانها مجعولة بالعرض، ووزان علمه بالاشياء وزان فاعليته لها وكالمهية الموجودة بالوجود العقلي الادراكى الزولى او الصعودى فان وجودها معلوم بالذات وهى معلومة بالعرض ولا تجوز فى الاسناد عرفاً، فافهم ذلك^١.

[٤٦] قوله «بوجه»^٢

اى بوجه من وجوه الامتياز سواء كان بجميع وجوهه او بعضها فان كان معقلاً كان ممتازاً عن جميع الوجوه والا عن بعض الوجوه فتختلف باختلاف مراتب التجرد، وفي بعض^٣ النسخ «بوجه كلى» ولعل كلمة «كلى» زيادة من الناسخ، وعلى تقدير صحته فالمراد منه تعميم وجه الامتياز واطلاقه كما ذكرناه لاكون الممتاز كلياً جامعاً لجميع مراتب الامتياز كما حمله عليه وحيد زمانه السبزوارى (ره)، قال في تعليقه في هذا الوضع على قول المصنف (ره) «فقالوا المعلوم الخ» المراد به المعلوم بالمعنى الاعم من الاربعة والمراد بالمعلوم فيها قبله العقول بقريئة قوله بوجه كلى وبقريئة مقابلة هذا الكلام بقوله «وكذا مدار المدركية» اذ العلم المقابل للادراك هو العلم بالكلى انتهى كلامه، لان قول المصنف «لان العلم» والتفريعات التى ذكر ما بعد قوله بوجه لا يناسب هذا الحمل، وقوله «وكذا مدار المدركية» مقابل لقوله «مدار المعقولة» مقابلة العام لخاص لا مقابلة الخاص للخاص آخر بقريئة قوله «والمجرد بالكلية» وليس مقابلاً لما ذكره، بل قوله «فلاجل ذلك» متفرع على ما جعله مقابلاً، فتدبر.^٤

[٤٧] قوله «لم يكن اسداً ولا حيواناً...»^٥

لا بحسب الوجود الكوفى ولا بحسب الوجود البرزخى ولا بحسب الوجود العقلى النورى الروحى فانَّ هذه المذكورات بعضها مأخوذة في ماهية ويكون من اجزائه وبعضها من لوازم ماهيتها بحسب مفاهيم ذاتياتها واجزائها^٦ فلا ينفك عنها، فالماهية تابعة للوجود فرقا وجمعا، قوة وضعفا، تجردا وماديا، فيتصور في عالم المادة والمتفرقة بصورة الفرق و في عالم التجرد بصورة الجمع و في عالم البرزخ بينها بصورة الجمع المشوب بالفرق او الفرق المشوب بالجمع حسب اختلاف مراتب الوجود البرزخى، فافهم ذلك^٧.

١ - [آقا علي المدرس رحمته [ش / ٣١ / [من الاستاد].، ٣١ /

٢ - الاسفار، ٦/١٥٢/٥ في الطبعة الحجرية «بوجه» وهكذا في نسخة المحشى، واما في الطبعة المحققة ونسخة السبزواري «بوجه كلى».

٣ - الاسفار، ٦/١٥٢/٦، الحاشية الاولى.

٤ - [آقا علي المدرس رحمته [ش / ٣١ / [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس].، ٣١ /

٥ - الاسفار، ٦/١٥٤/٣.

٦ - من قوله «النورى الروحى» الى قوله «واجزائها» مفقود في «ى».

٧ - [آقا علي المدرس رحمته [ش / ٣١ / [من الاستاد المؤسس آقا علي].، ٣١ /

[٤٨] قوله «كم يمكن للعقل...»^١

أي القوة العاقلة الواقعة في سلسلة الصعود، تدبر^٢.

[٤٩] قوله «قول زور مختلق...»^٣

قال بعض الاعلام (ره): «هذا الايراد غير وارد عليهم لان مرادهم من اللون والوضع والشكل وساير الغواشي الغريبة ما يكون موجوداً في الخارج على نحو المحسوس المانع من المعقولة فاشروطوا خلو المعقول عنها وبالجملة الوضع المؤخر مثلاً هو الوضع الجزئي الصادق عليه الوضع بالحمل الشايح، فمقارنة هذه الكيات ليست مؤثرة» انتهى.

واقول: مراده (ره) من هذا القول ومن قبله هي التأثير بالذات عن جهات هذه الاشياء واثباتها لوجوداتها بالذات لكن لا بحسب جميع مراتب وجوداتها بل بحسب بعض مراتبها بانه لو كانت تلك الماهيات او وجوداتها على الاطلاق مؤثرة لكانت مؤثرة ايضاً وقعت والتالي باطل فالمقدم مثله، فيكون المؤثر بالذات هو نحو خاص من وجوداتها وهو الوجود الكوني الصنمي المادى. يرشد الى ذلك قوله سابقاً و«فيه قصور» الى قوله «نقصاً»^٤ وقوله في مباحث العقل والمعقول من هذا الكتاب في فصل عقده لبيان انواع الادراكات: «واعلم ان العوارض الغريبة التي يحتاج الانسان في تعقل شيء الى تجريده عنها ليست ماهيات الاشياء ومعانيها اذ لا منافات من تعقل شيء وتعقل صفة اخرى معه وكذا التي لا بد في تخيل الشيء الى تجريد عنها ليست هي صورها الخيالية اذ لا منافات بين تخيل شيء وتخييل هيئة اخرى معه بل المانع من بعض الادراكات هو بعض انحاء الوجودات لكونه ظاهرياً مصحوباً للاعدام الحاجبة للامور المغيبة لها عن المدارك كالكون في المادة فان المادة الوضعية توجب احتجاب الصورة عن الادراك مطلقاً وكذا الكون في الحس والخيال ربما ينعان عن الادراك العقلي لكونها ايضاً وجوداً مقدارياً وان كان مجرداً عن المادة والمعقول ليس وجوده مقدارياً فهو مجرد عن الكونين وفوق العالمين، فقد علم ان انحاء الوجودات متخالفة المراتب بعضها عقلية وبعضها نفسانية وبعضها ظاهريية غير ادراكية واما الماهيات فهي تابعة لكل نحو من طبقات الوجود فان الانسان مثلاً يوجد تارة انساناً مشخفاً مادياً وتارة انساناً نفسانياً وتارة انساناً عقلياً كلياً فيه جميع الناس بوحدها الجمعية العقلية التي لا يمكن فيها الكثرة مع الاتحاد في النوع»^٥ انتهى^٦

١- الاسفار، ٦/١٥٤/٤.

٢- [آقا علي المدرس رحمته] ش / ٣٢؛ [من الاستاد] ي / ٣٢.

٣- الاسفار، ٦/١٥٤/٦.

٤- الاسفار، ٦/١٥٣: «وفيه قصور ناشى من قلة البضاعة في صناعة الحكمة وعدم الاطلاع على تفاوت انحاء الوجودات قوة وضعفاً وكهاً ونقصاً».

٥- الاسفار، السفر الاول، المرحلة العاشرة، الفصل الثالث عشر، في انواع الادراكات، ج ٣، ص ٣٦٣.

٦- [آقا علي رحمته] ش / ٣٢؛ [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس سلمه الله] ي / ٣٢.

[٥٠] قوله «و نحن نعلم بوجوداتنا...»^١
 جواب لما عسى ان يقال لم لا يجوز ان يكون الاشارة متعلقاً بوجوداتنا بالذات وبالماهية
 بالعرض فتكون مدركة بالعرض.^٢

[٥١] قوله «قد نغفل عن جميع المفهومات...»^٣
 مع ان كثير منها مفاهيم عامة حاصلة بداهة كمفهوم الشيء فضلاً عن الجوهر والناطق
 الذاتيين الحاصلين بكسب المجهولين لكثير من العقول، تدبر.^٤

[٥٢] قوله «كذلك تدرك كثيراً من قواها المدركة...»^٥
 التقييد بالذات النسبة الى القوى المنغمة في الطبيعة كانغار العوارض الجسميه والصور
 الطبيعية في المادة فان تلك الصور كتلك الاعراض والصور لاجل ما ذكر ليس لها حضور ادراكي
 في مشهد النفس الا بصورها المنتزعة منها وان كانت حاضرة عندها بوجوداتها والحضور
 الوجودي هو الحضور الادراكي بعينه لانها رشحات النفس، هذا اذا كانت كلمة كثيراً قيماً للقوى
 واما اذا كانت قيماً للدراك فوجه التقييد ان النفس قد تدرك هذه الامور بصور منتزعة منها و
 كلمة من في قوله من قواها على التوجيه الاول للتبعيض ويحتمل الجنسية بعيداً، وعلى الثاني
 للجنسية ويحتمل بعيداً للتبعيض، ويويد الوجه الثاني تذكير كلمة كثيراً، فافهم.^٦

[٥٣] قوله «وكتابة الاعمال»^٧
 هؤلاء قليلة عماله ونفوس كلية مدبره علويه سماوية موكله من ربههم على افاضة الصور
 العلمية...^٨ المستعدة على سبيل التجدد وقبض ما ذكر كله الى مرتبة عالية مناسبة لما قبض منها
 والموكل على الاولى هو جبرائيل وعلى الثانية ميكائيل وعلى الثالثة اسرافيل وعلى الرابعة
 عزرائيل وهؤلاء لهم جمع واتحاد وفرق وانفصال ومن جهة الجمع مشاركون في نوع هذه الاعمال
 ومن جهة الفرق مخالفون فاذا قبض عزرائيل صورة علمية او غذائية او مادية وحفظها فقبضها الى
 قوة عالية ولوح عال هو بعينه تصويرها فيها فهي صورة علمية بوجه و غذائية بوجه وكهالية بوجه
 وليست افاضتهم على ما دونهم من المواد القابلة بتجافيمهم عن مقامهم بل لهم خوادم متصلون بهم
 اتصالاً وجودياً اتحادياً طويلاً هم مراتب نزولهم الى ان يصل الى الآلات وقوى متصله بالالواح
 القابلة فقوة الخيال مثلاً آله من آلاتهم يفعل الصور الخيالية في لوحه القابل لها فعل الفاعل بمعنى ما

١- الاسفار، ١/١٥٧/٦. ٢- (من الاستاد)، ١/ ٣٢.

٣- الاسفار، ١/١٥٧/٦. ٤- (من الاستاد)، ١/ ٣٢.

٥- الاسفار، ١٣/١٥٧/٦.

٦- [آقا علي المدرس رحمته الله]، ش / ٣٢، [من الاستاد آقا علي سلمه الله تعالى]، ١/ ٣٢.

٧- الاسفار، ٣/١٥٩/٦. ٨- سقط من هذه التعليقة بقدر سطرين اسفأ من «١».

به الوجود فهذه القوّة من جهة اتصالها بهم اتصالاً وجودياً طويلاً رأس قلمهم الذي يكتب في لوحه الخيالي، فافهم.^١

[٥٤] قوله «او لا يكون المدرك بوجوده...»^٢

يمكن ان يقال مقابلة^٣ قوله «او لا يكون»^٤ قرينة واضحة على ان المراد^٥ من عدم الحضور، عدم حضور الوجود الادراكي لا مطلق الوجود ليشمل الشق الاول، وهذا النحو من عدم الحضور اما لعدم الوجود كعقل اول آخر في البدايات فانه لو كان موجوداً لكان له وجود ادراكي نوري. و اما لعدم الحضور عند شيء من القوى، و القرينة لذلك قوله «عند القوة الدراكة»، فانه يدل على ان ليس المراد عدم الحضور في نفسه.

و قوله فيما بعد «عند القوة الدراكة»^٦ فانه يدل على ان المراد في القسم الثاني هو عدم الحضور عند شيء من القوى، و مثال الثاني الواجب تعالى و مثال الثالث^٧ الوجودات النورية العينية او الصورية الغائبة عن بعض القوى الادراكية، تأمل تفهم.^٨

[٥٥] قوله السبزواري في الحاشية «او بحسب الوجود»^٩

او بحسب السنخ كمغايرة الوجود للماهية عند ادراك النفس للماهيات الكلية بناء على ما ذهب اليه المصنف من اتحاد النفس بها عند تعقلها لها.^{١٠}

[٥٦] قوله «يمكن ان يعقل بوجه...»^{١١}

اي بوجه من وجوه ماهية او بكنهها وبمرتبة وجودها او وجود عال من وجوده كجاعله او وجودان كوجود مجعوله تدبر فيه.^{١٢}

[٥٧] قوله «الا ان يوجب تغاير الهيئات...»^{١٣}

يعني لا يوجب صدق المفهومات المتغايرة على شيء تغاير جهات الصدق في ذلك الشيء

١ - [من الاستاد المؤسس آقا على المدرس]، ي / ٣٣.

٢ - الاسفار، ٦/١٦٢/١٧.

٣ - عبارة «يمكن ان يقال مقابلة قوله او لا يكون» غير موجودة في «ي».

٤ - مقابلته لمسبق قرينة... (ي).

٥ - مراده (ي).

٦ - الاسفار، ٦/١٦٣/١.

٧ - و مثال القسم الثاني ذات الواجب بكنهها و مثال القسم الثالث... (ي).

٨ - [١١٠]، م / ١١٦؛ [من الاستاد المؤسس آقا على المدرس - ١١٠]، ي / ٣٣.

٩ - الاسفار، ٦/١٦٣/٦، الحاشية الاولى، السطر الثاني.

١٠ - [١١٠]، م / ١١٦.

١١ - الاسفار، ٦/١٦٨/٤.

١٢ - [من الاستاد]، ي / ٣٤.

١٣ - الاسفار، ٦/١٧١/١.

المصداق لها الا يكون تلك المفهومات متقابلات غير مجتمعات في موضوع واحد من جهة واحدة، تدبر^١.

[٥٨] قوله «لا يمكن ان يحصل لغيره مطلقاً...»^٢

اي لا يمكن كون هذا النحو من الوجود معلوماً لاحد بالعلم لحصولي الارتسامي مطلقاً وان كان من اصحاب المعارج اذ الوجود لا يعلم بالعلم الحاصولي الارتسامي ولا سيما هذا النحو من الوجود الذي هو قائم بذاته فضلاً عن ليس في درجتهم كالمبرهن الذي ليس له درجة الا الفكر والنظر، وليس المراد من العلم ما يشمل العلم الحضورى لينافى ما سيذكره من علم اصحاب المعارج به من العلم الحضورى ويحتاج في دفعه الى بعض التكاليف، فافهم^٣.

[٥٩] قوله «حاملة لقوة...»^٤

وهي المادة الاولى والهيولى التي جهة ذاتها بعينها جهة القوة التي تلازم عدم الوجدان للفعليات باسرها وعدم الابعاء عن الاتصال بها والاتحاد معها واذا اتحدت بفعلية ما بقيت فيها قوة ساير الفعليات، وجهة الفعل تغاير جهة القوة اذ كل فعلية بماهى فعلية آبية عن فعلية اخرى، فاذا اتحدت بفعلية اخرى اتم من الفعلية الاولى صعدت الى مقام الاتحاد بتلك الفعلية وتكون قوة لفعليات اخر فوقها، فاذا اتحدت بالقوة العاقلة لا ينفى فيها الآ قوة العقلية فلهيولى الاولى ظل محدود في مراتب الفعليات وجميع جهات القوة راجعة اليها فلم يكن النفس حاصلة من مجرى البدن لحصول النفوس الجزئية الصعودية او نازلة اليه كنزول النفوس الكلية النزولية لم...^٥ الامور النفسانية، تدبر تفهم^٦.

مركز تحقيقات كميونر علوم راسدي

[٦٠] قوله «فبالحقيقة المعالج...»^٧

يعنى المعالجة وامثالها وان كانت منسوبة الوسائط في نظر التكثير ولكونها مسلوبة عنها في نظر التوحيد الافعالى ومنسوبة الى فاعل اجل ان الاستعلاج وامثاله وان كانت منسوبة الى البدن الطبيعى في النظر البدوي ولكونها مسلوبة عنه عند النظر الثانوي الاتهائى ومنسوبة الى المادة الاولى اذ جميع جهات الفعل يرجع الى الفعل المطلق الذي هو الحاشية الاولى للوجود وكل قبول يرجع الى الانفعال المطلق الذي هو الحاشية الثانية فلا فاعل سوى آتته ولا قابل سوى الهيولى، و مقصوده من هذا البيان اظهار كمال البعد بين الحيزتين في النظر التحقيقي^٨.

٢ - الاسفار، ١٧١/٦، ١٠.

١ - [من الاستاد]، ٣٥/١.

٤ - الاسفار، ١٧٢/٦، ١١.

٣ - [من الاستاد]، ٣٥/١.

٥ - سقط بقدر كلمتين من «ى».

٦ - [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس سلمه الله]، ٣٥/١.

٨ - [من الاستاد آقا علي]، ٣٥/١.

٧ - الاسفار، ١٧٢/٦، ١٤.

[٦١] قوله «ولم يتفطنوا بأنّ التغيرات لا اعتباري...»^١.

اي الاعتباري المحض الذي لا يكون التغيرات في المتغيرات إلا بحسب اختلاف فقط المفهوم من دون تغير في الحثية بحسب الواقع في الموضوع غير كاف اذا لم يكن المتغيران اعتباريين. نعم يكتفي اذا كانا اعتباريين، والقول بأنّ اضافة العالمية وكذا والمعلومية في الواجب اعتبارية من اشنع الكلام اذ يلزم خلوه عن حقيقة العلم في ذاته^٢.

[٦٢] قوله «ولا شيء من المفهومات المتباينة الوجود...»^٣.

اي المباينة في نشأة وظرف بمجرد لا يقتضي التباين في الوجود على الاطلاق، فان الاختلاف في المفهوم بمجرد لا يلازم ذلك وحكم الوجود في درجاته قد يختلف فان المتقابلين في الوجود الخارجي يجتمعان في الوجود الذهني والمتفرقات في نشأة الفرق يجتمع في نشأة الجمع كالبصر والسمع وامثالها بل قد يكون عين جهة واحدة كصفاته تعالى الذاتية، تدبر تفهم^٤.

[الفصل الثاني في اثبات علمه بذاته]

[٦٣] قوله «منطوية»^٥

ليس يترأى من ظاهره من أنّ وجود الممكنات والعلوم الجائزات منطوية في وجوده وعلمه فانها ولو قطع النظر عن كثرتها وهو تعالى بسيط واحد بالوحدة الحقة ونظر الى جهة وحدتها و هي الوجود العام الامكاني والعلم الفعلي الاشرافي فقر محض وربط صرف وامكان بحت فكيف يتقرر الفرق في مرتبة الثغنى والامكان في مقام ذات وجوب الوجود، بل المراد أنّ كل وجود امكاني وعلم كذلك يتقرّر به ماهية او ينكشف به معلوم فله تعالى وجود اتم من ذلك الوجود وعلم اكمل من ذلك العلم يتقرّر به تلك الماهية وساير الماهيات وينكشف به ذلك العلوم وساير المعلومات مع وجوده واحداً بسيطاً وكذا علمه ومع ذلك ليس وجوده وجوداً خاصاً ماهية من الماهيات، فلا ماهية له مع تقرّر كل ماهية بوجوده، بنحو من التبعية وبطور من اللزوم، هذا في نظر الكثرة في الوحدة واما في نظر الوحدة في الكثرة فالمراد منه انه لا يمكن للعقل الاشارة الى وجود من الوجودات او علم من العلوم بحيث يبين تلك الاشارة عن وجوده او ينفصل عن علمه ولذا لا يمكن مشاهدة وجود او علم بحيث ينفك عن مشاهدة وجوده او شهود علمه، فشهود كل وجود وعلم هو بعينه شهود وجوده وعلمه لشهود الحاكي في الحكاية الذي هو شهوده بوجه لا بوجه الكنه. «در هر چه نظر كردم سبای تو می بینم»، تدبر تفهم^٦.

١- الاسفار، ٦/١٧٣/٥.

٢- [من الاستاد]، ي / ٣٥.

٣- الاسفار، ٦/١٧٣/١٢.

٤- [من الاستاد ١١٠]، ي / ٣٥.

٥- الاسفار، ٦/١٧٥/١١.

٦- [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس سلمه الله تعالى]، ي / ٣٦.

[الفصل الثالث: في علمه تعالى بما سواه]

[٦٤] قوله «وتحقّق ان العلم بالعلّة التامة او المقتضية»^١.
هذا اخصّ من الاولى فان المراد منها الفاعل الثام الذي لا يكون افاضته مشروطاً بشرائط
التي من جملتها استعداد القابل والمراد من الاولى هو ما يكون جامعاً لجميع ما يتوقف عليه وجود
المعلول والباعث على ذلك الحمل هو ظهور الترديد في المقابلة المعنوية لا مجرد الترديد^٢.

[الفصل الرابع: في تفصيل مذاهب الناس في علمه تعالى بالاشياء]

[٦٥] قوله «أنه منفصل...»^٣
قوله المراد من الانفصال عدم اتحاد مع الذات مع عدم قيامه به بنحو الارتسام وحلول العرض
في الموضوع والاعيان الثبوتية بظاهر اقوال الصوفية منفكّة عن الوجود مطلقاً فليس لها في صقع
العلم ألا تقرّها الماهوى فليس لها قيام ارتسامى في ذاته تعالى، فافهم^٤.

[الفصل السابع: في حال القول بارتسام صور الاشياء في ذاته تعالى]

[٦٦] قول السبزواري في الحاشية: «بل في القيام الصدوري...»^٥.
قيام شيء بشيء انما يلزم الاتصاف اذا كان قيامه به قياماً بالذات، والاشياء بما هي اشياء
ذات ماهيات وحدود لا قيام لها به تعالى قياماً صدورياً بالذات، وانما من جهة وجودها الذي هو
فعله تعالى وامره فهي قائمة به تعالى بالذات وذلك القيام يلزم اتصافه تعالى بها من تلك الجهة
وكذلك الكلام في الصور العلمية القائمة به تعالى. تدبّر تفهم^٦

[٦٧] قول «السبزواري في الحاشية: «قوله تلك الموجودات»»^٧.
قولك تلك الموجودات يحتملها لولا قوله فيه وان كان عن وفيه في البسيط واحد، تدبّر^٨.

٢ - [العبارة الاستاد آقا علي المدرس]، ي / ٣٦.

١ - الاسفار، ٦/١٧٨، ٣.

٣ - الاسفار، ٦/١٨١، ١٨.

٤ - ١٥٦ [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس]، ي / ٣٧.

٥ - الاسفار، ٦/٢٠١، الحاشية الاولى، السطر الاول.

٦ - [١١٠] م / ١٣٧، [١١٠]، ي / ٤٥.

٧ - الاسفار، ٦/٢٠٦، الحاشية الثانية، السطر الاول.

٨ - [١١٠] م / ١٤٠.

[٦٨] قول الشيخ^١ «مؤثراً»^٢

اي يكون حيثية تعليلية له، او تقييدية، وهي يرجع بوجه الى حيثية التعليلية. تدبر، تفهم.^٣

[٦٩] قول السبزواري في الحاشية: «اذ العلم بالغير موقوف على الغير»^٤

توقف العلم بالغير على وجود ذلك الغير بحيث يكون الموقوف عليه مقدماً، يناقضه العلم بكثير من الاشياء التي لا وجود لها الا في ظرف العلم، وفي ظرفه ايضا لا يتقدم المعلوم عليه بل اما ان يتأخر عنه كما ماهيات المعلومة بالعرض، او لا يتقدم عليه ولا يتأخر عنه كالوجودات المعلومة بالذات. نعم كون العلم صفة ذات اضافة يلزم تحقق طرفي تلك الاضافة، ولكن المضاف اليه قد يكون مقدماً على المضاف كما في المعلوم الانفعالية بالقياس الى المعلومات الخارجة عن ظرف العلم وقد يكون نفس المضاف ذاتاً وغيرها اعتباراً كما في علم المجردات بذواتها وقد تكون تابعة له متقراً به كما ماهيات المعلومة بالعرض التابعة للموجودات المعلومة بالذات، فافهم.^٥

[٧٠] قول السبزواري في الحاشية: «او يراد مؤثرية حيثية...»^٦

هذا بظاهره يدل على انه اعتبر المؤثرية في الشق الاول في غير الوجود ويخالفه ظاهر قول الشيخ: «فاما ان يكون وجودها فيه مؤثراً»^٧

[٧١] قول السبزواري في الحاشية: «ومؤثرية الوجودات العينية...»^٨

قد عرفت ان ذلك محتمل في كلام الشيخ لولا قوله «فيه»^٩.

[٧٢] قول السبزواري في الحاشية: «لا يخفى ان الاضافات...»^{١٠}

اضافاته مع الاشياء التي حصلت من وجود الطرفين اعتبارية قطعاً واما كون اضافاته الى الاشياء اعتبارية فلا يخفى من تأمل، تدبر تفهم.^{١١}

[٧٣] قوله «هو نفس علمه بانه مبده لها...»^{١٢}

فرقاً بوجه وجمعاً بوجه آخر والاوّل بملاحظة كون الحقيقة الظاهرة متحدة مع المظاهر في مرتبة

١ - اي قول شيخ الرئيس ابن سينا في التعليقات، وفي «ش»: قول الشيخ في المتن.

٢ - الاسفار، ١٢/٢٠٦/٦، ١١٠/١١٠/١١٠، م/١٤٣.

٤ - الاسفار، ١١/٢٠٦/٦، الحاشية الثانية، السطر الثاني.

٥ - ١١٠/١١٠/١٤٣، م/١٤٣.

٦ - الاسفار، ١١/٢٠٦/٦، الحاشية الثانية، السطر الرابع.

٧ - ١١٠/١١٠/١٤٣، م/١٤٣.

٨ - الاسفار، ١١/٢٠٩/٦، الحاشية الاولى، السطر الاول.

٩ - ١١٠/١١٠/١٤٣، م/١٤٣.

١٠ - الاسفار، ١١/٢١٥/٦، م/١٤٣.

الظهور فالظاهر عليها وهي عين مبدئيتها لها لأن المبدئية من عوارض الوجود فذو المبدء نفس المبدء بنهج الوحدة في الكثرة والثاني بملاحظة كون المظاهر متحدة مع الحقيقة الظاهرة في مرتبة البطون إذ هي بحسب تلك المرتبة جامعة للمظاهر والظهورات بنحو أشرف من تعييناتها فالمبدء نفس ذي المبدء بطور الكثرة في الوحدة والوحدة مبدء الكثرة بذاتها، فاحسن التدبر^١.

[٧٤] قوله «الباقية ببقائه...»^٢.

أقول هذه العبارة لها موارد ثلاث بناء على قواعدهم، فإن الصور العلمية على طريقة محقق المتأهلين ليست لها وجودات مبنية عن الوجود الذي هو علمه الذاتي الكمال فلا جعل ولا تأثير للوجود العلمي المذكور فيها اعني التأثير المقابل للتأثر، فأنها ذلك من اللوازم، واللوازم متأثرة من التأثير بمعنى التقويم لا التأثير المذكور، فاذا اعتبرت تلك الصور بحسب مرتبة اخيرة من مرتبة ذلك العلم فهي في صقع من الامكان من حيث ذواتها واذا اعتبر بحسب تعلق ذلك العلم بها تعلق الوجود بالماهية والملزوم باللازم الغير المتأخر بحسب الوجود عنه فلما حكم الوجوب بالعرض، و الماهية تابعة للوجود في الجعل وعدمه، فهي مجعولة بالوجود المجعول وغير مجعولة بالوجود الغير المجعول، إذ هي في ذاتها لا مجعولة ولا غير مجعولة، فاذن ذلك العلم فاعل لها بمعنى ما به الوجود لا ما منه الوجود، وكل فاعل كذلك ففعله باق ببقائه لا ببقائه، كما أنه متجدد بتجدده، وأما المعلولات المتباينة الوجود فهي اذا كانت باقية لكانت باقية بابقاء فاعلها ثم وجودات تلك المعلولات ايضاً إذ اعتبرت من جهة انها وجودات مشتركة في انها روابط الوجود القيوم لذاته ومن حيث اطلاقها عن حدودها كانت لوازم ذاته وصفات ذاته فهي ايضاً لا مجعولة بلا مجعولية الملزوم، فهو لا مجعول بالذات وهي لا مجعولة بالعرض مع كونها بوجه مجعولة بالذات. ومن اجل ذلك لا تكون واجبة لذواتها وتكون موجودة في الاعيان متحققة فيها بخلاف لوازم الماهيات، فأنها لا تكون مجعولة بالذات وتكون من الاعتبارات، فهي من جهة هذا الاخذ والاعتبار باقية ببقاء جاعلها لا ببقائه اياها بخلاف ما اذا اخذت بحدودها. ثم اذا اخذت بحدودها وكانت مع ذلك بريئة الذوات عن التجددات والحركات الذاتية الجوهرية تكون باقية ببقاء فاعلها، لأنها باقية بوجهها المرتبطة به الى جاعلها وذلك الوجه باق ببقاء امها وفاعل لها بمعنى بابه الموجودية، وأما اذا كانت مستحيلة في ذواتها متحركة بجوهرها فتكون باقية بابقاء جاعلها اياها الا اذا اخذت بالوجه الذي به ارتبطت اليه، فظهر ان هذا القول يستعمل في موارد ثلاث والمناسب لهذا المقام هو المورد الاول وان امكن حمله على كل من الاخيرين نظراً الى ظاهر مذهب المشائين، ولكن المصنف قدس سره لم يبقه على ظاهره، فاحسن التأمل^٤.

٢- الاسفار، ٦/ ٢٢٠/ ١٦.

١- [آقا علي]، ي / ٤٥.

٣- في «ي» «كلام» بدلاً عن «مذهب».

٤- [١١٠]، م ١٥٢؛ [من الاستاد آقا علي المدرس سلمه الله]، ي / ٤٦.

[٧٥] قول السبزواري في الحاشية: «فلانه يدلّ...»^١.

تلك الدلالة انما تستقيم لو حمل اللام في قول المصنف «والترديد انما تستقيم» على الحقيقة او الاستغراق، واما اذا حمل على العهد يعني الترديد المذكور في كلام المحقق الحفري كما يدلّ عليه ظاهر السياق فليست بمستقيمة كما لا يخفى^٢.

[٧٦] لو دلّ قوله «على أنّ الترديد لا يفيد ولا تستقيم في مانعة الخلو»^٣

فكيف يوهم هذه المنافاة اذا استقامه الترديد فيها ليست الأدلّتها على المنافاة في الكذب، تدبر^٤

[٧٧] قول السبزواري في الحاشية «قد جعلت قسيماً لها»^٥

ذكر الخاص مقابل العام على وجه الترديد يدلّ على أنّ المراد من العام أنّها هو سائر انواعه او اصنافه او اشخاصه، وذلك مشهور. والدليل عليه الانفهام العرفي^٦.

[الفصل الثامن: في تحقيق الحق في هذا المقام...]

[٧٨] قوله «ما يسمّى بقاعدة الامكان الاشراف»^٧

هكذا عبر في اكثر المواضع، والصواب قاعدة امكان الاشراف بحذف اللام من الامكان لان الاشراف* معه الممكن لا صفة الامكان. [السبزواري]^٨
* قوله «الاشراف...»: الاشراف صفة الممكن الوجودي لا الماهوي الا بالعرض، فان القاعدة في باب الصدور والشرافة وكلاهما صفتان للوجود بالذات والامكان في الوجود الممكن عينه والتعبير بالامكان لاجل الاشارة الى ذلك، فافهم^٩

[٧٩] قول السبزواري في الحاشية «مجمولية الوجود...»^{١٠}

شرف الماهيات كخسستها بوجوداتها، كما أنّ صدورها عن جاعلها ايضاً باعتبار وجوداتها فانها صادرة بالذات فلا عبرة بالماهية وامكانها في القاعدة التي لوحظ فيها الشرف والخسّة والصدور،

١- الاسفار، ٦/٢٢٤/١١، الحاشية الثانية، السطر الأوّل.

٢- [١١٠]، م، ١٥٦.

٣- الاسفار، ٦/٢٢٤/١١، الحاشية الثانية للسبزواري، السطر الثاني.

٤- [١١٠]، م، ١٥٧.

٥- الاسفار، ٦/٢٢٤/١١، آخر الحاشية الثانية، السطر السابع.

٦- [١١٠]، م، ١٥٧. ٧- الاسفار، ٦/٢٣٢.

٨- هذه الحاشية من الحكيم السبزواري غير موجود في الاسفار المطبوع.

٩- [من الاستاد المؤسس، آقا علي]، ي/ ٥٢.

١٠- الاسفار، ٦/٢٣٢/١١، الحاشية الثانية، السطر الأوّل.

بل العبرة بالوجود وامكانه الذي هو عين ذاته وصدوره الذي هو نفسه، فقله الامكان الاشرف هو الوجود الاشرف والتعبير بالامكان إنما هو لاجل الاشارة الى ان الكلام في وجود الممكن لا مطلق الوجود، ومن اجل الاشارة الى ذلك قال قدس سره: «الامكان الاشرف»^١ باللام، والذي ذكره قدس سره ههنا من قوله «كلما هو اقدم صدورا فهو اشرف ذاتا واقوى وجوداً»^٢ لقله يشعر بل ينادي ما ذكرناه، فاحسن التأمل.^٣

[٨٠] قوله «التي هي حالة اختزان المعلومات المفضله...»^٤

التصديق بكونها مخزونة لا يلائم القول بكونها موجودة بالقوة، نعم هي بالقوة من حيث تفصيلها ولكن قوة التفصيل إنما هي في النفس بما هي نفس لا بما هي عقل وإنما هي في العقل بالقوة بمعنى القدرة وهي نفس مبدئية الصورة الاجالية التي ينحل الى التفصيل.^٥

[الفصل العاشر]

[٨١] قوله «كما في طريقة بعض المتكلمين»^٦

قال المحقق الطوسي قدس سره القدوسي في شرح رسالة العلم: «وإنما علم الباري تعالى بالجزئيات ففيه خلاف بين المتكلمين والفلاسفة، وذلك ان المتكلمين قالوا: ان الباري تعالى يعلم الحادث اليومي على الوجه الذي يعلم احدنا أنه موجود في هذا الوقت ولم يكن موجوداً قبله ويمكن ان يوجد بعده او لا يمكن. ثم اذا تنبها بوجود تغير العلم بالمتغيرات حسب تغيرها التزم بعضهم جواز التغير في صفات الله تعالى او في بعضها. فقال القائلون بالاضافات فقط ان تغير الاضافات في الله جائز عند جميع العقلاء كالحالقية والرازقية والاضافة الى كل شخص. وقال غيرهم يجوز ان يكون ذاته محلاً للحوادث كما يجوز طائفة من الحكماء كونه محلاً قابلاً لصور المعلومات غير المتغير ومن لم يجوز التغير في صفاته تعالى عائد في هذا الموضوع وانكر التغير اصلاً. و قال: العلم بما سيوجد هو العلم بوجوده حين وجوده، الى امثال ذلك من المتمسكات الواهية»^٧ انتهى ما اردنا نقله من كلامه.

ويظهر منه ومن النظر في اقوال الحكماء والمتكلمين في تلك المسئلة انه لا فرق بين مذهب القائلين من الحكماء بالارتسام وبين مذهب المتكلمين في علمه تعالى بما سواه، إلا بان الحكماء

١- الاسفار، ٦/٢٣٢/٢.

٢- الاسفار، ٦/٢٣٢/٣.

٣- [١١٠] م/١٦١.

٤- الاسفار، ٦/٢٤٤/١.

٥- [اقا علي]، ص/٥١.

٦- الاسفار، ٦/٢٤٦/١٤.

٧- رسالة العلم لابي جعفر احمد بن علي بن سعيد بن سعادة، شرحه المحقق نصير الملة والدين الطوسي رضى الله عنه اجابة لدعاء جمال الدين علي بن سليمان النجراني. هذه الرسالة القيمة لم يطبع الى الآن، المخطوطات منها في مكتبة القدس الرضوي في المشهد الرقم ٨٠٨، مكتبة جامعة طهران (فهرست، ج ٣، ص ١٨٠) مكتبة مجلس الشورى، الرقم ١٧١٧.

اعتبروا الترتب في الصور وليس ذلك بمعروف من المتكلمين، وبأن الحكماء القائلين بالارتسام قالوا بعلمه تعالى بالجزئيات على النهج الكلي من دون تغير وهؤلاء قائلون بعلمه تعالى بها على النهج الجزئي، أما مع التغير فيه في المتغيرات او لا مع التغير. ولما كان المذهب الاخير لهم قريباً من مذهب المشائين وما ذكر في ابطال مذهبهم لم يعده في المذاهب كما ان مذهب ثالث الملطي ايضاً غير معدود في المذاهب عند تعداده المذاهب لكونه قريباً من المذاهب المذكور ههنا. فافهم ذلك وتدبر.^٢

[الفصل الحادي عشر: في حال مذهب من كان يرى ان علمه تعالى بالاشياء هو بالاضافه الاشراقية]

[٨٢] قوله « ومبنى تلك القاعدة... »^٣.

اي معنى كون الشيء معلوماً هو كونه منكشفاً والمنكشف اذا كان منكشفاً بالعرض ينتهي الى المنكشف بالذات وهو العلم لا غير والاكتشاف هو الظهور فالعلم هو الظاهر بذاته والمظهر لغيره، والظاهر بذاته نفس الظهور فهو بذاته ظهور وظاهر ومظهر، والظهور يدور على النور فهو تام معناه وروحه.^٥

[٨٣] قول السبزواري في الحاشية: «ام كيف يحتاج مع هذه النورية...»^٦

لو كان مناط العلم بالصور الاحتياج اليها لكان تحقق العلم على هذا النحو باشياء مغنياً عنه

١ - Thales Of Miletuse طالس الملطي، اول من تفلسف في الملطية في القرن السادس قبل ميلاد المسيح (ع). اشار الشهرستاني الى آرائه الفلسفية في الملل والنحل (الجزء الثاني، الباب الاول، تخريج محمد بن فتح اله بدران، قاهره، ١٣٥٧ ق، الطبعة الثانية، المجلد الثاني، ص ٦٨-٦٦) خلاصة رأيه في باب علم الباري على مانسب اليه كبايلي: «المبدع ابدع و لاصوره له عنده في الذات لأن مؤسس الاشياء لا يحتاج الى ان يكون عنده صورة الايسى بالايسية، لكنه ابدع «العنصر» الذي فيه صور الموجودات والمعلومات كلها، فانبعث من كل صورة موجود في العالم على «المثال» الذي في العنصر الاول، فحمل الصور ومنبع الموجودات كلها هو ذات العنصر. وما من موجود في العالم العقلي و العالم الحسي الا و في ذات العنصر صورة له و مثال عنه. و من كمال ذات الاول الحق انه ابدع مثل هذا العنصر، فما يتصوره العامة في ذاته تعالى ان فيها الصور - يعني صور المعلومات - فهو في مبدعه، و يتعالى [الاول الحق] بوحدانية و هويته عن ان يوصف بما يوصف به مبدعه».

و لا يخفى ان المنبع الوحيد للشهرستاني في كتابه هذا في البحث عن الفلاسفة اليونانيين الاقدمين هو الكتاب المنسوب الى فلوطرخس مع واسطة، و لا يمكن الاعتماد لمثولاته في هذا الباب، و مع الاسف اعتمد الحكماء الاسلاميين على مكتباته حول الفلاسفة الاقدمين.

جدير بالذكر ان سيمبوليكوس في تفسير كتاب الطبيعة لارسطو (٢١، ٢٤) ذكر «انه لم يبق من طالس اى مكتوب»، لمزيد الاطلاع راجع هرمان ديلز Herman A. Diels (م ١٩٢٢ م) «القطعات الباقية من الحكماء قبل السقراط» Fragmenter der Vorsokratiker باللغة الألمانية (برلين ١٩٠٣ م)، و «نخستين فلاسفة يونان» للدكتور شرف الخراساني باللغة الفارسية (تهران، الطبعة الثانية، ١٣٧٠ ش) ص ١٣١-١٢٢.

٣- الاسفار، ١/٢٤٩/٧.

٢- [١١٠] م / ١٦٩.

٥- [من الاستاد - ١١٠]، ٥٢ / م [١١٠]، ١٧٠ / م.

٤- في «م»: «اذ روح» بدل «اي».

٦- الاسفار، ١/٢٤٩/٨، الحاشية الثانية، السطر السادس.

ولكن الصور الالهية الغير المنفصلة عنه التابعة للحضرة الاحدية او لحضرة الاسماء الحسنی الالهية لازمة للجمع المطلق وصرف الهوية التي هي جامع جوامع الكالات في مرتبة اعتبارها في نفسها، ثم يلزم جامعيتها او استتباعها لتلك الصور احاطتها بالوجودات الاعيانية احاطة على وجه الانارة والاشراق والقهر على نهج الابداع. فاحسن التأمل^١.

[٨٤] قوله^٢ «او بتعلقاتها»^٣

اي متعلقات الاشياء كالصور العقلية والحسيّة التي في مداركنا او المدارك البالية، فان تلك الصور لكونها ضعيفة الوجود تابعة لوجودات تلك المدارك مطلقاً كالصور العقلية المعقولة للشاخصات الثابتة المجردة عن سمات الاستعدادات وشوائب القوى والهيوليات او بما هي مدارك كالصور المدركة للمدراك المتجددة في البدايات او النهايات مستشرقة باشراقه سبحانه بنحو من التبعية، فاحسن التأمل^٤.

[٨٥] قول السبزواري في الحاشية: «وهو الوجود الحقيقي»^٥
اي غير المحدود بحسب صقع الوجود الامكاني وأن كان محدوداً بحسب صقع اهل الوجود، فافهم ذلك^٦.

[٨٦] قول السبزواري في الحاشية: «اشراقات نفسك وظهوراتها»^٧
طيب الله فاك^٨.

[٨٧] قول السبزواري في الحاشية: «وهذا حاصل له بذاته لا لمجرحته»^٩
فعلمه بذاته بنفس ذاته بنام ذاته (به اثما تعلق) لا بوجه من ذاته دون وجه، اذ ليس في ذاته وجود، فذلك العلم عين ابصاره لذاته، فذاته بصره وابصاره لذاته باعتبارين، واثما بصره وابصاره لاعيان الاشياء الفاضله عنه فانماهما نفس اشراقه عليها^{١٠}.

[٨٨] قول السبزواري في الحاشية: «عيناً باصرة تعالى عن التشبيه والتثيل علواً كبيراً»^{١١}
لله درك^{١٢}.

١- [١١٠] م / ١٧١.

٢- قوله في المتن (م).

٣- الاسفار، ٦/ ٢٤٩/ ٩.

٤- الاسفار، ٦/ ٢٤٩/ ١٢، الحاشية الثانية، السطر الاول.

٥- [١١٠] م / ١٧١.

٦- الاسفار، ٦/ ٢٤٩ - ٢٥٠ / ١٢، الحاشية الثالثة، السطر الرابع.

٧- [١١٠] م / ١٧١.

٨- الاسفار، ٦/ ٢٥٠ / ٢، الحاشية الثانية، السطر الثاني.

٩- [١١٠] م / ١٧١؛ (من الاستاد) ي / ٥٥.

١٠- غير موجود في «ي».

١١- الاسفار، ٦/ ٢٥٠ / ٢، آخر الحاشية الثانية، السطر الثالث. قوله «تعالى...» لم يذكر في الاسفار المطبوعة.

١٢- [١١٠] م / ١٧١.

[٨٩] قول السبزواري في الحاشية: «جواب عما سبق آنفا»^١
لو كان القائل بالقول السابق قائلاً بالتشكيك الخاص الخاص منكرًا للبينونة العزلية، تدبر.^٢

[٩٠] قوله^٣ «وايضاً قد سبق...»^٤

كمال الموجود من حيث هو موجود عينه من جهة حقيقته، وغيره من جهة عنوانه، فان المقصود منه ما يصح سلبه عن الماهية من حيث هي ولا يكون من لوازمها ويثبت لها ويصدق عليها باعتبار حيثية تقييده، ولما كانت الحيثية التقييدية راجعة الى الحيثية التعليلية بوجه والآ لكان وجودها كعدمها في عدم مدخليتها لصدق المحمول على ذات الموضوع ولم تكن الماهية اى سنخها قابلة للعلية، وكذا العدم انحصرت في الوجود الذي تقابل الماهية والعدم، وهو بهذا الاعتبار نفس الموجود بما هو موجود، والموجود بتلك الحيثية لو لم يكن مصداقاً لذلك الكمال بذاته لافتقر الى حيثية اخرى، والكلام في تلك الحيثية عائد، وترجع^٥ اخيراً الى الوجود الذي هو الموجود بما هو موجود محذوفاً عنه الماهيات والاعدام والحدود المستتعبة لها من حيث هي كذلك، والموجود مأخوذاً بهذا الاخذ والاعتبار لا يتكرر حتى يعقل ان يكون قيداً مرّةً ومقيّداً اخرى، فاذا هو بذاته مصداق للكمال بهذا المعنى، فيكون بحقيقته عين ذلك الكمال. وأما عنوان ذلك الكمال فخارج عنه، اذ لا سبيل للمفاهيم في حريم الوجود وصقعها، ولكنه من لوازمه الغير المتأخرة عنه بحسب الحقيقة والوجود واذا كان هذا هكذا فصح ان نقول كل كمال للموجود بما هو موجود فهو واجب له تعالى، فانه الموجود بما هو موجود المقدس عما عداه، فاحسن التأمل.^٦

[٩١] قوله ﷺ^٧: «واذا تحقّق شيء منه...»^٨

المفاهيم الثبوتية من حيث هي كذلك لا يصدق على فقدانات الاشياء المحدودة بما هي فقدانات ولا ينتزع منها بما هي كذلك، والآ يرجع جهة فقدان والعدم الى الوجدان والوجود، كما ان المفهومات السلبية من حيث هي كذلك لا ينتزع من وجداناتها ووجوداتها بما هي وجدانات ووجودات، والآ يعود الوجدان الى فقدان، والوجود الى العدم، فاذا المفاهيم السلبية لا تكون من

١ - هذه الحاشية من السبزواري لم يذكر في الاسفار المطبوعة، (٦/٢٥٠/٣) وهي كما يلي:

قوله «فعلمه بالاشياء نفس ايجادها لها» والايجاد الحقيقي لا المصدرى الاعتبارى هو الوجود الحقيقى مضافاً الى الحق تعالى اضافة اشراقية كما نور ذلك باتحادهما في العدد وهو تسعة عشر بعد حروف البسملة فالغرض انه اذا قيل وجود الاشياء علمه تعالى او حضورها علمه لا يزيد ما هو صفة الاشياء او مضاف اليه بل ما هو ساقط الاضافة عن الاشياء ومضاف اليه تعالى اضافة اشراقية فخرج منه جواب عما سبق آنفا «ان الحضور صفة الحاضر...».

٢ - [١١٠]، م/ ١٧٢؛ [من الاستاد - ١١٠]، ص/ ٥٥.

٣ - قوله في المتن (م).

٤ - الاسفار، ٦/٢٥٢/٢١.

٥ - نرجع (ى)

٦ - [١١٠]، م/ ١٧٣؛ [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس - ١١٠]، ص/ ٥٣.

٧ - قوله ﷺ في المتن (م).

٨ - الاسفار، ٦/٢٥٢/٢٢.

كلمات الموجود بما هو موجود، فهي من العنوانات الثبوتية المنتزعة من فعلية ما ينتزع عنه و وجوده بما هي فعلية وبما هو وجود الصادقة على ما تصدق عليه من جهة فعليته و وجوده كذلك، فاذن^١ اذا صدق واحد منها على موجود يجب صدقه على كل موجود للتوحيد الخاصي ويجب صدق على كل موجود اكمل منه في باب الوجود بنحو اولي و اكمل للتوحيد الخاص الخاصي. وايضاً معطى كل كمال اولي بذلك الكمال واليق له، «فالاولي»^٢ في قوله ﷺ هو الواجب بعينه وقوله «هو الواجب» يشبه التفسير بالاخص. تدبر تفهم.^٣

[٩٢] قوله «وهذا لما يظهر بادنى تأمل»^٤

فانّ القدر المشترك اذا كان معنى غير مستقل لزم ان لا يكون غير الاضافة الذي هو معنى مستقل بتمامه مستقلاً بتمامه وان كان معنى مستقلاً لزم ان لا يكون الاضافه بتمامها معنى غير مستقل، فافهم.^٥

[٩٣] قوله «فان لكل مادية...»^٦

فانه اذا ثبت ان الماديات ليس لها جمعية ادراكية فهي مدركة بصور ادراكية هي بالذات مدركة ولا جهل مطابقتها لتلك الماديات تكشف عنها فهي مدركة بالعرض كالصور الخيالية والعقلية الحاضرة لقوتها الخيالية والعقلية لكن اذا فتشنا في تلك الصور نجدها من حيث الماهية الموجودة فيها المعقولة في العقل معقولة بالعرض وكذا من حيث العوارض المشخصة الموجودة في الخيال المتخيلة بالعرض فان الماهية بما هي ماهية تابعة للوجود في الوجود وكمالاته فاذن تلك الكاشفية انما هي لوجودات تلك الصور العقلية والخيالية.^٧

[٩٤] قول السيزواري في الحاشية: «وقد عرفت انه محكم فلا تغفل»^٨

مقصود المصنف انه لما ثبت بالبرهان انّ الماديات مع كونها معلولات له تعالى ووجوداتها حاضرة لديه وهو قاهر عليها لا تصلح للمعلومية فلم يكن هذا القدر كافياً في المعلومية بل يحتاج الى اعتبار زائد على ذلك، واما ما ذكره من ان الماديات محجوبة بالغواشي بخلاف المجرادات فلا يدفع هذا السؤال، فان الغواشي ايضاً كنفس الصور والمواد حاضرة لديه فلا يكفي هذا القدر في المعلومية وان كان في المجرادات، فظهر ان كلامه ﷺ موافق لما سبق منه من نسبة التفصيل الى

١ - من قوله «بما هي فعلية» الى هنا غير موجود في «ي».

٢ - «وكلها هو اولي فهو واجب له بالضرورة»، الاسفار، ٦/٢٥٢/٢٣.

٣ - [١١٠] م / ١٧٣؛ [من الاستاد]، ي / ٥٣. ٤ - الاسفار، ٦/٢٥٨/٤.

٥ - [من الاستاد - ١١٠]، ي / ٥٤. ٦ - الاسفار، ٦/٢٥٩/٥.

٧ - [من الاستاد آقا علي - ١١٠]، ي / ٥٤. ٨ - الاسفار، ٦/٢٦٠/٣، الحاشية الاولى، السطر الثاني.

[٩٥] قول السبزواري في الحاشية: «وبالجملة نفي الخاص بل يقول...»^٢
ان قال بالوجودات العينية، تدبر.^٣

[٩٦] قول السبزواري في الحاشية: «فنقول اما المراد بالامر...»^٤
ويمكن ان يراد بالامر على هذا التفسير (اي تفسير المصنف رحمته) الوجود الحق الحقيقي، فان الامر كالشيء يشمل الماهية والوجود، كما ان الشيئية في الحقيقة شيئية الوجود، فكذلك الامرية، فانه كالمرادف له. والامر المطلق هو الامر الحقيقي الذي هو صرف حقيقة الوجود فنفس الامر الذي يطابق عليه وبه النسب في القضايا الصادقة هو الوجود الحق الحقيقي لانه جامع جوامع الوجودات واحكامها في نفسه او في مرتبة اخيرة من نفسه، فافهم فهم عقل.^٥

[٩٧] قول السبزواري في الحاشية: «وذاتيه متبوع وباعتبار...»^٦
هذا الاعتبار ليس متعلقاً بنفس وجوده تعالى من حيث ذاته التي هي صرف الوجود والغيب المحض الذي هو في شدة الوحدة غير متناه بل فوق غير المتناهي، بل انما هو في مرتبة متأخرة عن هذا الوجود وتلك المرتبة هي مرتبة نزول اطلاق الاسماء الالهية في صقع من الازل الاول وتحدها بحدود الاعيان التي هي مظاهرها في مرتبة متأخرة عن مرتبة اطلاقها من دون اعتبار في هذا الاطلاق او ذاك التحدد وتلك المرتبة هي مرتبة تعلق حق الوجود والوجود الحق بالاعيان اجمالاً فيكون بذاته واحداً وبتخلقه^٧ متكثرًا والتكثر في الشئون العرضية لا يوجب التكثر في الذات ويتسع تلك المرتبة مرتبة رابعة مضاهية للمراتب السابقة من جهة اصل الوجود واسمائه واعيانها واطلاقه وتحده^٨ وتلك المرتبة هي مرتبة فعله الاطلاق الواحد بذاته والمتكثر بنفسه كليهما المتحد في مرتبة ثانية عن مرتبة ذاته بحدود الاعيان مفصلاً فافهم فهم عقل.^٩

[٩٨] لو كان^{١٠} مناط العلم بالصور الاحتياج اليها لكان تحقق العلم... هذا النحو بالاشياء كلياً عنه ولكن

١ - [١١٠] م / ١٧٨؛ [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس - ١١٠] / ٥٤.

٢ - الاسفار، ٦/٢٦١/١٣، الحاشية الثانية، السطر الرابع.

٣ - [١١٠] م / ١٧٩.

٤ - الاسفار، ٦/٢٦١-٢٦٢/١٣، الحاشية الثالثة، السطر الحادي عشر.

٥ - [١١٠] م / ١٨٠. ٦ - الاسفار، ٦/٢٦٣/١، الحاشية الأولى، السطر الأول.

٧ - عبارة «بتخلقه» غير موجود في (ي).

٨ - الى هنا تم هذه التعليق في «ي» / ٥٥، [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس].

٩ - [١١٠] م / ١٨٠.

١٠ - سقط بعض مواضع هذه التعليق في «ي». الظاهر انها من تعليقات حدود صفحة ٢٦٣ من المجلد السادس من

الصور الالهية الغير المنفصلة... التابعة للحضرة... الاحدية او الحضرة الاسماء الالهية لازمة.. جميع المطلوب وصرف هوية التي هي جامع جوامع الكمالات في مرتبة اعتبارها في نفسها ثم يلزم جامعيتها واستتباعها لتلك الصور احاطتها بالوجودات الاعيانية احاطة على وجه الانارة والقهر على نهج الابداع، فاحسن التأمل.^١

[الفصل الثاني عشر: في ذكر صريح الحق وخالص اليقين ومخ القول في علمه تعالى...]

[٩٩] قول السبزواري في الحاشية «وانما لا يعلم ذواتها...»^٢
وزان علمها بذواتها وزان وجودها اذا العلم هو الوجود تعلم ذواتها بنفس علمه تعالى بذواتها، تدبر تفهم.^٣

[١٠٠] قول السبزواري في الحاشية: «صار مقوماً للفصل...»^٤
يريد ان جهتي المقسمة والمقومية متغايرتان، فان مقسمة الفصل انما هي بالقياس الى ما هو خارج عنه وهو الجنس ومقومية انما هي بالقياس الى ما هو مركب منه ومن غيره وهو النوع، ففرض مقسمة هو اعتباره مقيساً الى الجنس وفرض مقومته اعتباره مقيساً الى النوع واذا كان الجنس داخلاً في الفصل يرجع فرض المقسمة الى فرض المقومية اذ المفروض ان لا فصل مقوم غيره، فهو بتمامه مقوم وباعتبار كل واحد من جزئيه جزء المقوم، وجزء المقوم بما هو مقوم بنفس ذلك المقوم، فاذا ن قياس الفصل الى الجنس مع ملاحظة النوع لا يكون ملازماً إلا لجهة التقويم، مع ان المفروض ان قياسه اليه يلازم جهة التقسيم، فانقلب فرض التقسيم وجهته الى فرض التقويم، ووجهته، او نقول لو كان داخلاً فيه لكان المفروض مقسماً معزولاً عنه جهة التقويم، مقوماً معزولاً عنه جهة التقسيم، تدبر تفهم.^٥

[١٠١] قوله «والسر في ذلك»^٦

يريد ان الفصول الاشتقاقية لما كانت مبادئ للفصول المنطقية التي هي المشتقات ومرادنا من المشتق هو المفهوم المحمول سواء كان مشتقاً باصطلاح آخر اولا ومرادنا من المبدء ما يوجد به مفهوم المشتق كانت الفصول الاشتقاقية هي انحاء خاصة من الوجود، ولا حد ما هو للوجود اي المقول في جواب ما هو المحمول عليه بالحمل الاولي الذاتي ولا ماهية ايضاً^٧ له بهذا المعنى المحمولة

١ - [من الاستاد المؤسس] / ٥٥ / ٥٥.

→ الاسفار.

٢ - الاسفار، ٦/٢٦٣/١٤، الحاشية الثالثة، السطر الاول.

٣ - [١١٠] / م / ١٨٠، [١١٠] / ٥٥ / ٥٥.

٤ - الاسفار، ٦/٢٦٥/٨، الحاشية الاولى، السطر الاول.

٥ - الاسفار، ٦/٢٦٥/١٢.

٥ - [١١٠] / ٥٥ / م / ١٨١، ح.

٨ - كلمة «ايضاً» مفقود في «٥»

٧ - اسما (٥).

عليه حمل الذاتي على ذي الذاتي، وان كانت له ماهية محمولة عليه حمل العرض فاذا حمل الجنس على تلك الفصول حمل العرض على العروض، ومن ذلك يظهر ان القول بانّ للوجود ماهية صحيح^١ بوجه وكذا القول بان ليس له ماهية بوجه آخر كما ان نفي الماهية عن المبدء الاول صحيح على كل واحد من هذين الوجهين اذ لا ماهية له يصدق عليه صدق الذاتيات او العرضيات وكذا اثباتها له صحيح اذ جميع الماهيات حاصلة له^٢ بنحو من التبعية لحضرة اسمائه الحسنى الالهية، ولكن هذا الحصول لا يصح حمل تلك الماهيات عليه اذ مفاد الحمل اتحاد المحمول مع الموضوع في الوجود الخارجي للمحمول وتلك الماهيات هناك وجودان ظليهما، فافهم^٣.

[١٠٢] قوله ﷺ «ولا تظنن»^٤

اعلم ان الجنس اي الطبيعة التي يعرضها الجنسية قد يتحصّل ويوجد بما ينضمّ اليها من الفصول، وقد يتحصّل بنفسها من دون انضمام فصل وجودي زائد اليها. مثال الاول الحيوان بالقياس الى الانسان، فانه انما يصير انساناً بانضمام معنى الناطق اليه ذهنياً وتحقق مبدئه^٥ اعنى النفس الناطقه معه خارجاً، ومثال الثاني ايضاً الحيوان بالقياس الى الجنين وساير الحيوانات غير الانسان، فانّ للجنين في بعض مراتب استكمالها نفس حيوانية حساسة متحرّكة بالارادة والشعور، اذ ليس فيه معنى ولا مبدء وراء الحسّ منضمّ الى الحيوان ليحصله نوعاً ويقرّره وجوداً، اذ وراء الحسّ انما هو العقل، والعقل فصل الانسان، والحيوان الجنيني ليس بعد بانسان، وكذلك الكلام في ساير الحيوانات كالفرس وغيره، فليس فيها معنى آخر وراء الحس، والا لزم كونها انساناً، والمفروض بل الوجود خلافه، فاذا اختلف الواقع فيها انما هو اختلاف واقع في مراتب الحسّ فليست هي انواعاً مختلفة بالفصول، بل انما هي مختلفة بالعوارض لاختلاف المراتب وتغاير الاستعدادات اذا الحق ان المراتب الشديدة والضعيفة لا يجب اختلافها كالنوع كلياً بل هذا الاختلاف فيها قد يكون وقد لا يكون فالحيوان اذ اعتبر بشرط ان لا يكون مع الناطق يكون نوعاً يندرج تحته تلك الاصناف، واذا اعتبر مع الناطق يكون نوعاً آخر اذا اعتبر لا بشرط عن الناطق وعدمه يكون جنساً صادقاً على المأخوذ مع الناطق، والمأخوذ بشرط لا عن الناطق^٦.

ومن اجل ذلك يكون الجنس مبهماً غير متحصّل في الوجود محتاجاً الى ما يصير معه متحصلاً اذ التحصّل له انما هو بامر ينضم اليه كالناطق او مع عدمه، والمأخوذ جنسياً ليس هو بواحد من هذين حيث انه يصدق على كل واحد منهما، ولا شئ منها يصدق على الآخر، فاذا الحيوان بما هو جنس بل الجنس بما هو جنس طبيعة ناقصة غير منطبقة على ماهية نوعية ذهنياً غير متحصلة وجوداً، انما انطباقها وتحصلها بالفصل المنطقي ذهنياً وبالفصل الاشتقاقي وجوداً او بكونه بشرط لا

٢ - تدبر، [من الاستاد]، ي / ٥٥.

١ - كلمة «صحيح» غير موجود في «ح».

٣ - [١١٠] م / ١٨١؛ [من افادات استادتنا دام ظلّه] ح.

٤ - الاسفار، ٦ / ٢٦٧، ١٣.

٥ - معذّه (ي).

٦ - وعدمه (ي).

عنها لكونه متحصلاً بنفس فصله المقوم لانغمار فصله في درجته وقوته في مرتبته لكون مادته في الكثافة اللاتقة به تماماً كاملاً غير مشوب باعتدال ولطافة لاتفقة بنوع اتم منه واعلى ليكون بذلك سالكاً في سبيل الوصول اليه ومن اجل ذلك ترى الحيوانات غير الجنين السالك في طريق الانسانية غير سايرة بحركاتها الذاتية واستحالاتها الجوهرية الى النفس الناطقة الانسانية بل تكون آبية عنها.

و من ذلك يستبين ان ما ذكره من ان الجنس في المركبات الخارجية مأخوذ من المادة والفصل من الصورة، ليس مرادهم منه ان الجنس في الانسان مثلاً يؤخذ من الحيوانية الموجودة في الخارج، ولو كانت في سائر الحيوانات غير الجنين فان ذلك زعم بعيد، اذ سائر الحيوانات ليست بمواد للانسان اذ مادة الشيء هي الفاقدة له في وجودها من حيث هو وجودها غير الآبية عن الوصول اليه والحصول لديه وليس شيء في الحيوانات يكون كذلك بالنسبة الى الانسانية غير الجنين، ولعل قوهم في المركبات الخارجية ينظر الى ما ذكرناه وان كان المنظور فيه اخراج البسائط الخارجية ايضاً ومدمول القاعدة ان الجنس في المركبات الخارجية مأخوذ من مادتها، لان كل ما يؤخذ منه الجنس فهو مادة لها، وبينها فرقان عظيم، فعليك بالتعمق فيما ذكرناه لئلا يختلط الامر لديك، فافهم ولا تغفل.^٢

[١٠٣] قول السبزواري في الحاشية «الاول والثاني ان يكون منشأ انتزاع كل...»^٣
الاولى ان يقال يكون مستتبعا لكل المعاني نحواً من الاستتباع اذ الانتزاع بالمعنى المعروف منه ينصرف الى انتزاع الكلى من الفرد او الصورة الحاكية عن الشيء المطابقة له، فافهم ذلك.^٤

[١٠٤] قول السبزواري في الحاشية «بهذا الوجه هو المناسب لهذا المنهج»^٥
هذا المنهج اذا كان مغايراً لما ذكره العرفاء من ثبوت الماهيات التابعة للاسماء في العلم الازلي لكانت الماهيات متميزة بتميز ما هوى في مرتبة الذات وهو كما ترى، تدبر تفهم.^٦

[١٠٥] قول السبزواري في الحاشية: «ولا اشكال في المقام»^٧
الا ان العلم بحدود الوجودات الامكانية يبق بلا بيان والسنخية لا يثبتها الا بان يقال علمه بالاعيان الحاكية عن الحدود علم بتلك الحدود. تدبر تفهم.^٨

١- على (م).

٢- (١١٠ عنى عنه) م / ١٨٢، [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس]، ح / ٥٦، (كتب هذه التعليقة في ح مرتين في موضعين).

٣- [١١٠] المدرس عنى عنه] م / ١٨٤، [١١٠]، ح / ٥٩.

٤- الاسفار، ٦/٢٦٩، الحاشية الاولى، السطر العاشر.

٥- [على المدرس عنى عنه] م / ١٨٤.

٦- [١١٠] المدرس عنى عنه] م / ١٨٥، [١١٠]، ح / ٥٩.

٧- الاسفار، ٦/٢٦٩ - ٢٧٠، الحاشية الاولى.

[١٠٦] قوله «ولاله ماهية محدودة...»^١

فان تلك الماهيات من حيث هي له موجودة بوجود لا تحكي عنها الا من حيث كونها مفاهيم ثبوتية كاشفة عن الوجود والوجدان وان كانت من حيث انها ماهيات بوجوداتها الخاصة بها الموجودة بها في العين يحكى عنها من حيث كونها مفاهيم ثبوتية مقيدة بقيد فقط محكي عنها من جهتي وجدان وفقدان فهي من الحيشية الاولى غير محدودة ومن الحيشية الثانية محدودة واما من حيث استناد تلك الماهيات الى اقتضائه اياها بذاته كما في العلم الازلي وكفعله كما في العين فليست بماهيات له تعالى، فافهم فهم عقل.^٢

[١٠٧] قوله «مقارنة كانت او مباينة»^٣

كما عليه افلاطون بوجه و المحقق الطوسي بوجه والشيخ الاهلي بوجه و صححه المصنف بوجه، تدبر.^٤

[١٠٨] قوله «بنوع علة»^٥

اي بنوع من العلية يعنى «فيها» في قولنا «فان الفضائل فيها» بمعنى «عنها» فان فيه وعنه في البسيط واحد وقوله «لكنها هي الفضائل كلها» استدراك عما ذكر اى لا تزعم ان كما له هو تلك الفضائل المتأخرة الصادرة عنه او هو محض صدورها عنه وهو سبحانه في نفسه خال عنها جل اسمه عن ذلك بل هو في ذاته واجد لها في مرتبة وجوده الجامع لجوامع الوجودات. وقوله «غير ان الفضائل» رافع للاهمام عن استدراكه السابق، فان قوله «هي الفضائل كلها» يصدق عليها بالنظر الى وحدتها في كثرة الفضائل الفائضة عنها كما يصدق عليها بالنظر الى كثرة تلك الفضائل في وحدتها يعنى ان مرادنا من قولنا هذا هو الثاني لا الاول.

وقوله «من غير ان تنقسم» بيان لهذه التبعية ورافع لاهمها بان فيضان الفضائل منه ليس بان ينقسم ذاته في فضائله الذاتية بالنظر الى فيضان الفضائل منه بان يفاض من بعضها دون بعض او يفاض عنها لا عن وجودها او بان يخرج عنها فضائلها الى الاشياء ويبقى وجودها خالياً عنها، «و لا تتحرك» اى من قوة الافاضة الى فعليتها، اذ واجب الوجود بالذات واجب الوجود من جميع الجهات والحشيات، فكما انها في فضائلها الذاتية واجبة كذلك في افاضة الفضائل، «ولا تسكن في مكان ما» اى في مرتبة من مراتب فعله، بل فعله غير محدود بمحد، وله حركة نزولية عقلية الى الهيولى الاولى وصعودية خارجية في اعيان لا الى نهاية عدداً بل ايته يتبجس منها الانثيات اى وجوده جامع لجوامع الوجودات، اذ الوجودات كلها منها، ومعطى الكل لا يفقد شيئاً منه، فهي

١ - الاسفار، ٦/٢٧١/١٧ (ط).

٢ - [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس - ١١٠]، ٥٧ / ٥٧.

٣ - الاسفار، ٦/٢٧٤/١٧.

٤ - [الاستاد آقا علي]، ٥٧ / ٥٧.

٥ - الاسفار، ٦/٢٧٧/١٩، وفي الاسفار المطبوعة «بنوع اعلى» بدل «بنوع علة».

الكل في وحدتها ولائها في كل الوجودات لنفي البيئونة العزلية بل اثبات التوحيد الخاص الخاص بين المفيض والمفاض، فالكل هي في كثرته، فافهم فهم عقل.^١

[١٠٩] قوله «بل هي انية تنبجس منها»^٢
الانبجاس خروج الماء قليلاً من عينه ومنبعه، والانفجار خروج الماء كثيراً. قال الله تعالى «فانبجست منه اثنتا عشرة عيناً»^٣ وقال في موضع آخر: «فانفجرت منه اثنتا عشرة عيناً»^٤ والجمع ان الماء لما خرج اولاً قليلاً فقال تعالى فانبجست، ولما خرج ثانياً كثيراً فقال فانفجرت ولما كان ماء الوجود الامكاني المنبعث من منبع الوجود ضعيفاً بحيث لا يقاس اليه استعمل الفيلسوف المعظم لفظ الانبجاس، فافهم^٥

[١١٠] قوله «بالوجود الانساني النطق اولي في باب...»^٦
واما وجوده بوجود النفس الناطقه اعني في ممكن ذاتها بنحو اعلى فكونه في باب الحيوانية واضح لانه ذلك الممكن حيوان عقلي نطقي فيكون حيواناً بما هو انسان واما وجوده في مرتبة دانية منها فلانه حيوان لطيف فيه استعداد الانسانية اولاً، وظل النفس الانسانية وطور منها ومرتبة من مراتبها وقوة من قواها ومظهر افعالها ومصدر كثير من ادراكاتها ثانياً.^٧

[١١١] قوله «وصفات هي لوازم ذاته...»^٨
التي هي ما هوية من حيث ذاتها ووجودية من حيث حقائقها اذ حقائقها هي الوجود البحت الصرف فهي اللوازم الغير المتأخرة عن مرتبة الملزوم في الوجود المتأخرة عنه من حيث ذواتها وسنخها، وهذا اصطلاح آخر في لوازم الوجود. فافهم.^٩

[١١٢] قوله «من قوله في العقل يوجد صفات»^{١٠}
هي المعاني المنزعة عن الاشياء من حيث وجداناتها سواء من الهيات بحسب مفاهيمها الثبوتية او من عوارض الوجود بما هو موجود، فافهم.^{١١}

[١١٣] قوله ﷺ «او قائمة بها»^{١٢}
ذكر القيام قبيل العروض من ذكر الخاص بعدا العام وذلك قرينة صارفة عن ارادة العام من لفظه ومعينة ارادة ما عدى الخاص المذكور من مصاديقه، والعروض المقابل للقيام هو عروض العوارض للحقائق الوجودية لها التي هي بعنواناتها مغايرة لها وبحقائقها متحدة معها بل عينها

٢ - الاسفار/٦/٢٧٨/١.

٤ - البقرة/٦٠.

٧ - [من الاستاد سلمه الله]، ي/٥٩.

٩ - [من الاستاد - ١١٠]، ي/٥٩.

١١ - [من الاستاد - ١١٠]، ي/٥٩.

١ - [١١٠]، م/١٩١، ي/٥٨، ح.

٣ - الاعراف/٦٠.

٥ - [من الاستاد المؤسس آقا علي - ١١٠]، ي/٥٨.

٦ - الاسفار/٦/٢٨٠/٨.

٨ - الاسفار/٦/٢٨٠/١٧.

١٠ - الاسفار/٦/٢٨١/٥.

١٢ - الاسفار/٦/٢٨٢/١٢.

وعروض سائر الاعتباريات العقلية التي منشأ انتزاعها والمحكى بها عنها هو تقرّر شيء آخر، والمقصود أن الوجود ليس له عروض للماهية بواحد من هذين القسمين، إذ لا مفهوم للوجود بحسب ذاته وحقيقته التي هو بها ما هو حتى يغير الماهية مفهوماً ولا يغيرها حقيقة، ولا حقيقة المفهوم سوى حقيقته الموجودة بذاتها فلا نعقل له عروض للماهية عروض العوارض للحقائق الوجودية ولا عروض سائر المنتزعات من تقرّر شيء آخر بحسب قياسه أو اعتبار اضافته الى غيره ومع الغض عن ذلك نقول لو كان للوجود عروض لها لزم على القسم الاول كونه بحسب حقيقة عين الماهية، وعلى القسم الثاني كونه نفس التقرّر الماهوي للماهية بحسب اعتبار زايد عليه، وتقرّر الماهية نفس الماهية فهو نفس الماهية ايضاً الآن ان هيئنا اعتبار زائد وهذا كما ترى.

واما وجه بطلان كونه بالماهية فمشهور ومن ذلك يستبين ان الماهي ايضاً لا يكون لها عروض للوجود ولا قيام به اذ ليست من العوارض المذكورة وليس له ايضاً تقرّر بذاتها منفكة عن الوجود، ومن اجل ذلك لا تكون مجعولة للوجود معلولة له، بل تكون تابعة للوجود في المجعولية وعدمها، فالعبرة بحال الوجود، فان كان الوجود مجعولاً كانت الماهية الموجودة به مجعولاً يجعله بالعرض وان لم يكن مجعولاً كانت غير مجعولة بلا مجعولية بالتبع مع كونها بحسب نسخها متقرّرة به^١

[١١٤] قوله «لا يلائم دعوى المقام هناك»^٢

فان الرسول هو واصل الى مقام شامخ من الولاية على وجه الاستقرار فيه ولا ينبغي عن القرار فيه التفتات الى ما دونه وان كان قد يضعف قليلاً ورسالته عبارة عن نزوله عن هذا المقام ملتفتاً الى ما دونه تمنع بين هذا الالتفات وبين حفظ ذلك المقام والعروج اليه من دون تمنع بين هذا العروج وبين التوجه الى ما دونه، فمقام الولوي ثابت دهرى ومقامات رسالته زمانية عروجية كانت كعروجه الى مقامه الاصلى المستقر الولوي ام نزولية كنزوله الى مقام التبليغ، فاحسن تدبره^٣.

[١١٥] قوله «لا شك ان العلم بمعنى الصورة الحاصلة»^٤

اي الحاكي عن العلوم والكاشف له الحاصل لدى العالم سواء كان منتزعا عن المعلوم كالعلوم الحسولية القائمة بالنفس قيام العرض بالموضوع لا كما عليه الجمهور او يكون عين المعلوم كعلم العلة القاهرة الفاعلة بمعلوها او العالم ايضاً كعلم النفس بذاتها ومن اجل هذا التعميم حذف قولهم الشيء المذكور في تعريفهم العلم حيث قالوا العلم هو الصورة الحاصلة من الشيء عند العقل فانه في العلم الحسولي الانتزاعي، فافهم^٥

[١١٦] قول السبزواري في الحاشية^٦:

١- [١١٠] على عنه، م/ ١٩٧؛ [من الاستاد آقا علي سلمه الله تعالى]، ي/ ٥٩؛ ح.

٢- الاسفار، ٦/ ٢٨٥، ١٢. ٣- [من ١١٠ الاستاد]، ي/ ٦٠.

٤- الاسفار، ٦/ ٢٨٥، ١٥.

٥- [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس]، ي/ ٦٠.

٦- هذه الحاشية من الحكيم السبزواري لم يذكر في الاسفار المطبوعة (٦/ ٢٨٥/ ١٩) اذكرها من الطبعة الحجرية:

«لو طوى ذكر القدرة في النظائر وذكر الارادة لكان اولى»^١

تلك الاولوية انما تصح لو كان المراد ذكر نظير العلم من حيث الشمول للمقامات بحسب ذاته ومن حيث كونه ملازماً له بحسب متعلقه. واما لو كان المنظور في النظر الحيشية الاولى فقط فالوجه المذكور في الاولوية اعتبار زائد على المنظور لا داعى اليه في المقام، على ان تلك الاولوية انما يتصور فيما اذا اكتفى في ذكر النظر بالقدرة ولم يذكر الارادة وليس كذلك، فانه يذكر جميع النظائر ببيان اجمالى اما ترى قوله فيما بعد «فاذا تحقق عندك ان ماهية واحدة كالعلم والقدرة ونظائرها، فافهم ذلك»^٣

[١١٧] قوله «وقد تكون جوهرأ كما في العقول»^٤

وفي النفوس ايضاً في الاشياء التى تكون النفس فاعلة لها بالرضافان علم النفس بذاته كاف في صدورهما وانما لم يذكره اتكالا على ما سبق في العلم، فان قدرة النفس على تلك الاشياء هى عين علمها بذاتها الذي هو عين ذاتها تدبر^٥

[١١٨] قوله «ان يكون في المعلومات او في الموجودات»^٦

اي في الموجودات المجردة عن نشأة المواد والحركات والصور الطبيعية والجسمانية بما هما زمانية المانعة لتفرقتها وعدم حضورها عن معلوميتها بالذات، او الموجودات على اطلاقها، فان ذلك الحكم شامل لغير المجررات ايضاً ووجه التخصيص اولاً ثم التعميم ظهور وجدان الكمالات الوجودية واحكام الوجود في المجررات فانها فيما بالذات وفي غيرها بالعرض، تدبر، تفهم^٧

→ قوله «وكذلك القدرة...» لو طوى ذكر القدرة في النظائر وذكر الارادة لكان اولى لانها وزان العلم قد تكون كيفية نفسانية كالشوق المؤكد الى فعل وقد يكون جوهرأ نفسانياً كارادة النفس ذاتها بخلاف القدرة فان كون النفس قدرة على ذاتها غير معقول وان كانت قدرة على غيرها وقد تكون جوهرأ عقلياً وموجوداً واجباً كاتحتاج كل منها بذاته بل كان اولى من وجه آخر ايضاً وهو ان العشق الذي هو باقسامها من شعبته اطلق على الكل في لسان العرفا كما قيل «اذا تمّ العشق فهو الله» وقيل بالفارسية

ببهر عشق ودين عشق وخدا عشق ز فوق العرش تا تحت الثرى عشق
وقيل ايضاً:

هر چه گويم عشق از آن برتر بود عشق مير المؤمنين حيدر بود

الى غير ذلك من مقالاتهم الذوقية وايضاً الكلام في بيان طريقة اهل العشق، فذكر العشق وطى حديث الاغيار اقرب الى المقصود.

١ - السطر الاول من حاشية السبزواري على قول المصنف «وكذلك القدرة»، الاسفار، ٦/٢٨٥/١٩.

٢ - الاسفار، ٦/٢٨٦/٣.

٣ - [١١٠ عنى عنه]، م/١٩٨؛ [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس - ١١٠]، س/٦٣.

٤ - الاسفار، ٦/٢٨٥/٢٠. ٥ - [من الاستاد]، س/٦٠.

٦ - الاسفار، ٦/٢٨٦/٢٢. في الاسفار المطبوعة لم يذكر «او في الموجودات».

٧ - [من الاستاد - ١١٠]، س/٦١.

[الفصل الثالث عشر في مراتب علمه بالاشياء]

[١١٩] قوله «ويقال له ام الكتاب»^١

بحسب مقامه الاخير الذي هو عقل تفصيلي انفعالي معلق بوجهه الاولي بالخيال الكلي المثالي ومتصل بوجهه الاعلى بالعقل الاجمالي، فبوجهه الاوّل فيه شائبة التجدد وبوجهه الثاني عالمه عالم الثبات وانما سمّي ام الكتاب باعتبار وجهه النازل الذي فيه تجدد ما الملازم لجهة القبول وانما باعتبار وجهه الثابت العقلي الاجمالي فعالمه عالم الفعل والايجاب فهو بهذا الاعتبار قلم فذاته القضاء وبوجهه الاعلى قلم وبوجهه الادنى لوح وكتاب ولذاته درجات ومراتب الى العناية بل الى العلم الكمالي الذاتي بوجه، فافهم^٢

[١٢٠] قوله «على سبيل القبول...»^٣

القبول في قبال الانفعال هو القبول بمعنى الاتصاف، والترديد بالنسبة الى طبيعة اللوح القضائي على سبيل منع الخلو فان لطبيعته مراتب نشأتها نشأة الثبات ومرتبته هي اخيرة المراتب في النزول فيها شائبة التجدد ففيه من حيث طبيعته التجدد والانفعال معاً وانما بالنسبة الى كل واحدة من مراتبه بخصوصها فهو على سبيل منع الجمع كما انه بالنسبة الى اللوح الخيالي النفساني الصوري التجديدي المسمى بلوح المحو والاثبات كذلك، فاحسن التدبير.^٤

[١٢١] قوله «واحدة كثيرة»^٥

هذه الكثرة ليست كثرة نوعية حاصلة بالفصول المنوعة المنضّفة الى المعنى الجنسي وجوداً او عدماً، ولا كثرة شخصية حاصلة بالتشخصات او المشخصات المنضّمة الى الطبيعة النوعية، بل هي كثرة مراتب شخص واحد بالوحدة الحقيقية، ودرجاته بحسب وحدته الشخصية غير العددية الممتازة عن ساير الوحدات والشخصيات ومثال تلك الوحدة الجمعية بذاتها والفرقية بدرجاتها النفس الواحدة الشخصية من الانسان، فانها بوحدتها جهة الشخصية الممتازة عن ساير الوحدات يتشأن في ذاتها بشئون درجاتها في قواها ومداركها وهي بوحدتها جمعها بل بجمع جوامعها فملاحظة تلك الوحدة العقلية قال ﷺ بوحدة علم العقل وملاحظة تلك الكثرة قال بكثرة العقول، فافهم ذلك.^٦

٢ - [من الاستاد]، ي / ٦١.

١ - الاسفار، ٦/٢٩٠/٧.

٣ - الاسفار، ٦/٢٩١/٢.

٤ - [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس]، ي / ٦١.

٥ - الاسفار، ٦/٢٩٣/١٢.

٦ - [١١٠] عن عنده / م / ٢٠٣، [من الاستاد المؤسس آقا علي المدرس - ١١٠]، ي / ٦٢، ح.

[١٢٢] قوله «أو باعتبار اتحادها بالعقل الفعال...»^١
 لتلك الصور الكلية في تلك النفس الكلية الالهية فهو خزينة حافظة لتلك الصور على وجه
 الجمع والاجمال، كما ان تلك النفس الكلية مدركة لها على وجه الفرق والتفصيل وبينها مقام آخر
 ذو وجهين وجه الى عالم ذلك العقل الكلي بما هو عقل جمعي ثابت ومن ذلك يعلم ان الصور
 الحاصلة في تلك النفس محفوظة بوجه غير محفوظة بوجه آخر.
 تقدير بيك ناقه نشانيد دو محمل سلمى حدوث تو وليلى قدم مبن فافهم.^٢

[١٢٣] قوله «المحو والاثبات وعالمها عالم الخيال الكلي...»^٣
 هذا الخيال له جهتان جهة بها يتصل بعالم العقل الكلي المحيط به وجهة بها يتصل بالمادة البدنية
 المحاطة به وهو في ذاته بحسب نشاته الزمانية متحركة بذاته ومتصرمة بنفسه فيحدث الدرجات في
 ذاته ويسنح الحالات في عرضه فبالجهة الثانية ينفعل عن بدنه واوضاع بدنه وبالجهة الاولى يفعل
 فيه فان النفس والبدن يتعكسان تأثيراً وتأثراً فيمحو منه في ذاته من درجة خاصة مع ما يتبعها
 من عوارضها كل ذلك بمشية الله و فيضه الماضيه و حكمته و فعله النازل الى مقام ذلك الخيال
 فكان ثابتاً في توحيد الافعال فان الجنة للموحدين.^٤

[١٢٤] قوله «لكن كلها من مراتب علم الله...»^٥
 اي علمه التفصيلي المقدم على وجود الاشياء في الخارج المتأخر عن علمه المقدم البسيط
 الاجمالي وذلك العلم التفصيلي هو وجود اعيان الاشياء الثبوتية بضرب من التبعية لحضرة الاسماء
 الذاتية الالهية وتلك الاعيان في تلك المراتب صور علمية ومعلومات بالذات بوجه وفي مرتبة
 الاخرة من مراتب وجوداتها الخارجية معلومات بالعرض فقط، اذ المتجدد بما هو متجدد معلوم
 بالعرض لانه مجعول بالعرض فالمراد من مراتب العلم التفصيلي مراتب وجودات الاعيان فلا ينافي
 ما سبق من نفى كون الماديات من مراتب العلم، فافهم.^٦

[١٢٥] قوله «علم نفسه...»^٧
 اذ العلم التام بكنهه المعلول لا يحصل الا بالعلم بالعلة المقتضية له وهكذا ان كانت لعلة علة،
 لكن ادراك المفاض عليه للمفيض بقدر الافاضة لمرتبة الفيض فلا يدرك علة الا بقدر ظهور العلة
 فيه وظهور العلة بما هو ظهورها وجه اعلى من مقام عين المعلول ونفسه فيشاهد نفسه في مشاهدة
 ذلك الظهور بنحو اعلى من عينه بما هي عينه ونفسه، تدبر تفهم ان كنت من اهله.^٨

[١٢٦] قول ﷺ «وهو كتاب الزمرة والحضراء»^٩
 اعلم ايديك الله تعالى بنور منه ان للعرش الاعظم المسمى بعرش الهوية وهو الفيض المقدس

١ - الاسفار، ٦/٢٩٥، ١١.

٢ - (من الاستاد)، ي / ٦٢.

٣ - الاسفار، ٦/٢٩٥، ١٨.

٤ - (من الاستاد المؤسس آقا على المدرس)، ي / ٦٢.

٥ - (من الاستاد)، ي / ٦٤.

٥ - الاسفار، ٦/٣٠٠، ١٣.

٨ - (من الاستاد آقا علي سلمه الله - ١١٠)، ي / ٦٤.

٧ - الاسفار، ٦/٣٠٢، ٤.

١٠ - الاسفار، ٦/٣٠٤، ٢.

٩ - «قوله ﷺ في المتن» (م).

الَّذِي هو كلمة «كن» المقدمة على عالم الخلق المتأخرة عن العلم الازلي الكمالى وعمما يتبعه تبعاً من الفيض الاقدس الذي هو الاعيان الثبوتية الامكانية المتقررة في صقع من ذلك العلم بضرب من التبعية لوجود خضرة الذات الالهية او لوجود خضرة الاسماء الحسنى الالهية وتلك الكلمة اى امره تعالى ايضاً الذي يقع الايتار له لكل الوجودات الخلقية والمراتب الامرية بما هي مراتب و مشيته التي خلقت بنفسها ثم خلقت الاشياء بها والرحمة الرحمانية التي وسعت الاشياء كلها جهتين يمين ويسار، ولكل من تينك الجهتين وجه اعلى واسفل وتلك الوجوه الاربعة هي اركان ذلك العرش فله اركان اربعة:

اولها: الركن الابيض وهو عقل الكل المسمى بالذرة البيضاء وبآدم الاول الحقيقي وبالمحمدية البيضاء وبالدهر اليمين الاعلى وبالقلم الاول الاعلى الذي هو صور عقلية اجمالية وحقيقة الحقائق وروح الارواح.

وثانيها: الركن الاصفر وهو نفس الكل المسماة بالذرة الصفراء وبالعلوية العليا خليفة المحمدية البيضاء وبشجرة طوبى وبسدرة المنتهى وبالدهر اليمين الاسفل وباللوح الكريم المحفوظ الذي هو لوح رقائق المعاني ولطائفها التي هي صور عقلية، كلية تفصيلية و تسميته بالصفراء من اجل انه ليس بياضاً صرفاً ونوراً خالصاً في الوجود المكاني بل هو بياض خالطه سواد ما وهو سواد التعلق بالعالم الخلقى التجديدي الانصرامي وبياضه وهو وجهه الامرى غالب على سواده الذى هو وجهه الخلقى واستنار باسراق شمس حقيقة الحقائق الامكانية وروح ارواحها كغمامة رقيقة لطيفة يشرق عليها الشمس.

وثالثها: الركن الاخضر المسمى بالذرة الخضراء وبالدهر اليسر الاعلى وهو عالم خيال الكل ومثاله المعبر عنه بعرش الرحمان وبلوح المحو والاثبات، «يحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب»^١ كما يسمى عقل الكل بالعرش المجيد ونفس الكل بالعرش الكريم ولكن نفس الكل نفس عقلية كلية معنوية، وهذه نفس خيالية جزئية صورية منزلتها من تلك العقلية منزلة حسن الخيالى من قوة عقلنا القدسية المسماة بالقلب المعنوى، وتسميته بالخضراء من اجل انه ظل وصورة ومثال للذرة الصفراء، وقد خالطه سواد التجدد والانصرام وفيه اشراق ضعيف من عالم الامر الثابت حتى ان ثباته ليس الاثبات التجدد والانصرام، ولكنه لا يتصله بتلك الذرة الصفراوية كان البياض فيه اظهر والسواد ابطن.

ورابعها: الركن الاحمر المسمى بالذرة الحمراء والدهر اليسر الاسفل وهو طبيعة الكل وتسميته بالحمراء من اجل انه مظهر صورة خيال الكل، ففيه صفراوية رقيقة قد غلب عليه السواد وهو كونه مع عالم الحركات ونشأة التعلق بالمواد مع كون سواده مخلوطاً بالطبيعة خلطاً معنوياً وتلك الطبيعة هي نار الله الموقدة المظلة التي تطلع على الافئدة، فالسواد فيه اظهر والبياض ابطن، فافهم ذلك كله فهم عقل لا وهم جهل.^٢

[الى هنا تم القسم الاول من تعليقات الاسفار الاربعة للحكيم المؤسس

آقاعلى المدرس رحمته ويتلوه القسم الثانى من تعليقاته على الموقف الرابع

من السفر الثالث فى قدرته تعالى والحمدلله]